

جوانان و پرسش های اخلاقی

مؤلف : مصطفی خلیلی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

به نظر می‌رسد که بحث از اخلاق کاربردی برای نسل نو و قشر جوان جامعه، در دنیای متجدد امروز که ارزش‌های اخلاقی، علناً زیر پا گذاشته و بدان بی‌اعتنایی می‌شود، از ضروری‌ترین مباحث باشد. آشنایی این نسل با ارزش‌های اخلاقی، خصوصاً مباحثی که جنبه‌ی عملی و کاربردی در جوامع انسانی داشته باشد، در زمانی که اصول ثابت و ارزشمند اخلاق مذهبی مسلمانان مورد حمله‌ی کسانی قرار گرفته که اخلاق آرمانی را مطرح کرده‌اند - در حالی که خود هیچ اصل ثابت، حتی مبدأ هستی، را معتقد نبوده، به اصالت انسان (اومانیزم) می‌اندیشند - امری ضروری و لازم می‌باشد.

امروزه جوانان مسلمان در جوامع اسلامی به شدت مورد حملات و تهدیدات دشمنان قرار گرفته و بنگاه‌های وسیع تبلیغاتی غرب در صدد به انحراف کشاندن آنها برآمده‌اند و همه‌ی تلاش و کوشش خود را به کار گرفته‌اند تا از یک جوان مسلمان، فردی بی‌هویت و پوچ و بی‌اصالت ساخته، او را در حد جوانان غربی تنزل دهند.

اعتیاد، ابتدال، اختلال روانی و افراط در امور مادی و رفاهی که مورد مسابقه‌ی جوانان غربی است، امروزه به واسطه‌ی رسانه‌ها و مطبوعات در میان جوانان مسلمان شرقی به شدت تبلیغ می‌گردد؛ بنابراین بر نسل جوان مسلمان، فرض و لازم است که با روی آوردن به دین، بر معرفت و شناخت خویش افزوده، در مقام عمل، خود را به آداب و رفتار دینی و مذهبی، مزین و آراسته سازد. آنچه که بسیار با اهمیت به نظر می‌رسد و بر فرد جوانان مسلمان، توجه به آن لازم است این است که: در مقام تحقیق مسائل دینی، اعتقادات و اخلاق را از کسانی بگیرند که همه‌ی حیات و عمر خویش را در قلمرو فهم

قرآن و روایات مصروف داشته، آثار وجودی شان هدایتگر نسل های متمادی شده است. در زمان معاصر، آنان که خوف گمراهی و انحرافات اعتقادی و اخلاقی را دارند، باید بر عالمان و ارسته ای چون امام خمینی رحمته الله علیه و علامه طباطبائی رحمته الله علیه اقتدا نمایند؛ چون عقیده و عمل آنان که به واسطه ی آثارشان بر جای مانده است، راه گشای همه ی معضلات علمی و عملی می باشد. این نه تنها ادّعی ماست، بلکه اقرار و اعتراف استوانه های علمی است که در باب آثار ایشان بیان داشته اند.

استاد شهید مطهری «قده» - با آن همه علوم و معارفی که داشت - در باب تفسیر «المیزان» می گوید: «تفسیر المیزان همه اش با فکر نوشته نشده، من معتقدم که بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است. کمتر مشکلی از مسائل علمی اسلامی برایم پیش آمده که کلید حلّ آن را در تفسیر المیزان پیدا نکرده باشم.» [1]

و نیز نویسنده ی معروف لبنانی، شیخ محمد جواد مغنیه گفته است: «از وقتی که المیزان به دست من رسیده است، کتابخانه ی من تعطیل شده و پیوسته در روی میز مطالعه ام المیزان است.» [2]

در این نوشتار مختصر، سعی شده است که مبانی تفکرات آن عالم فرزانه را تحقیق و برای نسل جوان جامعه که حافظان و نگهبانان خون پاک مقدس ترین جوانان این مرز و بوم می باشند ارائه نماییم، تا شاید از آن فکر الهی و قرآنی، توشه ای عملی و علمی برگیریم.

پی نوشت ها :

[۱]. مجله ی رشد، آبان ماه ۷۶.

[۲]. یادها و یادگارها، علی تاجدینی، ص ۶.

فصل اول : مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه رحمته الله علیه

۱- علم اخلاق چیست؟^[۱]

اخلاق در لغت، جمع خلق است و خلق، ملکه ای را گویند که مقتضی سهولت صدور فعل، بدون تفکر و تأمل است.^[۲]

علم اخلاق علمی است که در آن، از تهذیب نفس و چگونگی رابطه ی افراد خانواده با یک دیگر و با جامعه بحث می شود.

به نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه علم اخلاق عبارت است از:

فنی که درباره ی ملکات انسانی بحث می کند؛ ملکاتی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی اوست. و هدف این بحث این است که فضایل را از رذایل جدا سازد؛ یعنی این علم می خواهد معلوم کند که کدام یک از ملکات نفسانی انسان، خوب و نیک و مایه ی کمال و فضیلت اوست و چه ملکاتی، بد و رذیله و مایه ی نقص اوست تا آدمی بعد از شناسایی آنها، خود را با فضایل آراسته سازد و از رذایل فاصله گیرد.^[۳]

پس غایت و هدف علم اخلاق، شناخت فضیلت ها و چگونگی به کارگیری آنها در جهت تزکیه ی نفس و شناخت پلیدی ها به منظور پاک کردن نفس از آنهاست؛ به همین جهت، علم اخلاق را علم سلوک یا تهذیب اخلاق یا حکمت عملی نامیده اند.^[۴]

گفتنی است که قید «ملکه» در تعریف علم اخلاق برای این است که اوصاف اخلاقی در شخص، دوام و ثبات دارد و چون چنین قوایی در باطن و درون او وجود دارد، ستایش و ثنای عموم، متوجه او می شود. پس اگر وصفی از اوصاف حمیده یا رذیله، در فرد ملکه نشده و قوام و استقرار نیابد، جزء اخلاق به شمار نمی آید؛ البته این غایت علم اخلاق است. هدف و غایت کمالات

اخلاقی از نگاه علامه، اکتفا نمودن به فضایل انسانی نیست؛ بلکه مرحله و مرتبه ای بالاتر از آن است و آن، طلب و درخواست رضای الهی است:

هنگامی که ایمان بنده نسبت به پروردگارش شدت پیدا کرد و خود را به این فکر مشغول نمود و اسمای حسناى الهی و صفات زیبایی را که منزله از نقص و زشتی است در خود تقویت و مراقبت از نفس را تشدید نمود، خود را به حدی از عبودیت می رساند که در همه ی حالات، پروردگارش را ناظر اعمال خود می بیند و نسبت به او، حب و علاقه ی شدیدی نشان می دهد و این محبت تشدید می گردد؛ طوری که از همه چیز، قطع علاقه نموده و دوست نمی دارد مگر پروردگارش را و قلبش خضوع نمی کند مگر برای او. چنین عبدی به سادگی نمی لغزد و جز حسن و جمال الهی، چیزی نمی بیند و چیزی را دوست نمی دارد مگر آنچه را که خداوند سبحان دوست دارد. [5]

پس، از منظر علامه علیه السلام، غایت اخلاق در اسلام، نه تنها کسب و تحصیل فضایل اخلاقی، بلکه طلب رضای الهی در همه ی امور باطنی و ظاهری است؛ یعنی اسلام بر خلاف سایر مکاتب، اخلاق را صرفاً در حسن فعلی محدود و محصور نکرده است؛ بلکه علاوه بر حسن فعلی به حسن فاعلی هم نظر دارد و این دو بدون علم و معرفت حاصل نمی شود.

از نگاه ایشان هر چند که اوصاف اخلاقی متکثر و متعدّدند، اما سرچشمه و منشأ همه ی آن خصایص، قوای سه گانه ای است که محرک نفس انسانی برای کسب علوم عملی است؛ علمی که تمام رفتار و اعمال آدمی به آن علوم برگشت می کند: قوه ی شهویه، غضبیه و عاقله؛ زیرا همه ی افعال آدمی یا از قبیل جلب منفعت است، مثل خوردن و نوشیدن و پوشیدن (قوه ی شهویه) و یا از قبیل دفع ضرر است، مانند دفاع از جان و مال و آبرو (قوه ی غضبیه) و یا

برای تصوّر و تصدیق است (قوه ی ناطقه). ذات و جوهر آدمی معجونی از این سه قوه است. اوصاف اخلاقی، زمانی در وجودش نهادینه می شود که این قوای سه گانه تعدیل گردند؛ یعنی نه به سمت افراط کشیده شوند و نه به سمت تفریط. علم اخلاق، وسیله ای است برای معرفت و شناخت حدود اعتدال قوای انسانی و چگونگی استقرار آن در باطن و درون آدمی. راه علمی و معرفتی اش، اذعان و ایمان بدان هاست و طریقه ی عملی آن، تکرار آنهاست تا در نفس رسوخ نماید.^[۶]

۲- فرق ادب و اخلاق چیست؟

با توجه به تعریفی که از علم اخلاق بیان شد، این مطلب بدست می آید که اخلاق و خُلقیات انسانی، جزء ملکات نفسانی به شمار آمده، در نهاد و باطن او جای دارد؛ اما آیا آداب انسانی نیز چنین است؟
علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این زمینه می فرماید:

برخی تصور می کنند که اخلاق و آداب، هیچ گونه تمایزی با هم ندارند؛ در حالی که چنین نیست؛ زیرا اخلاق عبارت است از: ملکات راسخ در روح، و در واقع، وصفی از اوصاف روح می باشد؛ ولی آداب عبارت است از: هیئت های زیبایی که اعمال و رفتار آدمی بدان متّصف می گردد که نحوه ی صدور این اعمال به صفات روحی شخص بستگی دارد و پر واضح است که میان اتّصاف روح به اخلاقیات و اتّصاف عمل به آداب، تفاوت بسیاری وجود دارد»^[۷]؛
«پس ادب، ظرافت و دقت در عمل را گویند. وقتی انسان متوجّه حالات خویش باشد و با ظرافت و زیبایی خاصی عمل را انجام دهد، گفته می شود که فلانی مؤدّب است؛ نظیر ادب نشستن در حال نماز و ادب راه رفتن با طمأنینه و

...^[۸]

عمل وقتی ظریف و جمیل است که دارای دو ویژگی باشد: اول این که مشروع باشد و دوم آن که از روی اختیار و اراده باشد. با فقدان این دو ویژگی، عمل را مؤدبانه نمی گویند و اگر اختلافی باشد، در تعیین و تشخیص مصداق است.

ادب انسانی همان هیئت و ترکیب زیبای اعمال دینی است که تابع مقصود و مطلوب نهایی در حیات و زندگی اوست. پس آداب انسان ها در حقیقت آثار و نتایج نفسند و ممکن نیست که فعل کسی با امور درونی و نفسانی او مخالف باشد. گفتار آدمی، خود فعلی از افعال بدنی است. به این ترتیب نمی توان سخنی را به زبان آورد و یا فعلی را مرتکب شد که خلاف آن در باطنش رسوخ کرده باشد. بنابراین آداب و رفتار نیک، حاکی از باطن پاک و نیک است و رفتار و اعمال و کلام پلید، ناشی از اخلاق زشت و پلید.

البته برخی فرق دیگری را بیان کرده اند و آن این است که اگر واژه ی اخلاق در مورد افعال ستودنی به کار رود، بیانگر ادب خواهد بود؛ زیرا ادب فقط درباره ی خصلت هایی به کار می رود که نیکو باشد؛ مثلاً اگر گفته شود ادب قاضی، یعنی کارهای شایسته ای که قاضی انجام می دهد. این تمایز مورد قبول و پذیرش علامه نمی باشد.

اگر ادب را صرفاً به معنای خصایص نیکو بگیریم، در حقیقت معنای آن را محدود ساخته ایم؛ پس بهتر است که ادب را لفظ و واژه ی عام بگیریم تا شامل همه ی صفات، اعم از نیک و بد بشود. بنابراین بهترین نظر در این زمینه، نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه است.

۳- هدف اخلاق چیست؟

اخلاق از نظر حکما و فلاسفه به معنای حاکمیت عقل و اراده بر وجود انسان است که تمام میل های فردی و اجتماعی را تدبیر نماید.^[۹] در پاسخ به این پرسش که هدف اخلاقی چیست، با سه نظریه مواجه می شویم:^[۱۰]

الف. این که باید باطن و نفس خویش را اصلاح نموده، ملکات نفسانی را تعدیل کرد تا صفات نیک و اوصاف پسندیده، اوصافی که مردم و جامعه آن را می ستایند حاصل گردد؛ برای وصول به این مقام، دو مرحله را باید سپری کرد: نخست، تلقین علمی و مرحله ی بعدی، تکرار عملی است.

ب. نظریه ی دوم، همانند قول اول است؛ ولی در هدف و غایت، با آن تفاوت دارد. از دیدگاه گروه اول، هدف از اصلاح و تهذیب نفس (اخلاقی شدن)، جلب توجه و حمد و ثنای مردم است؛ ولی در نظریه ی دوم، هدف را سعادت حقیقی و ایمان واقعی به آیات الهی می داند. این گروه، سعادت را در خوش بین بودن مردم نسبت به کسی نمی دانند؛ بلکه سعادت را مرهون ایمان به خدا می دانند. این دو دیدگاه در این نکته اتفاق دارند که هدف نهایی انسان ها، برتری و فضیلتشان در مقام عمل است.

ج. نظریه ی سوم، در روش، مشابه دو قول مذکور است، ولی در هدف، با آن دو متفاوت است. این گروه معتقدند که: غرض از تهذیب اخلاق، صرفاً رضای الهی است، نه آراستن خویش برای جلب نظر مردم و حمد و ثنای آنان.

علامه طباطبایی در بیان تفاوت و تمایز این سه نظر می فرماید:

این سه مسلک به واسطه ی غایات و فوایدی که دارند، مختلف می شوند. در قول سوم، اعتدال اخلاقی یک معنا دارد و در دو مسلک قبلی، معنای دیگر؛ چون وقتی ایمان بنده زیاد گردد، قلبش مجذوب تعقل و تفکر درباره ی

پروردگارش می گردد و همیشه دوست دارد که به یاد او باشد و اسمای حسناى او را در نظر گرفته، صفات جمیل او را برشمارد. و این مراقبت و به یاد محبوب بودن، رو به ترقّی می رود تا آن جا که در وقت عبادت، احساس می کند او را می بیند و این موجب شدّت محبّت به خدا می شود؛ چنین کسی در تمامی حرکات و سکناش از خدا و فرستاده ی خدا پیروی می کند. در اثر تداوم این حالت، پیوند و اتصال به محبوب، در او چنان می شود که هیچ کسی را جز پروردگارش دوست نمی دارد و دلش جز برای او خاضع و خاشع نمی شود. این جا است که به کلّی نحوه ی ادراک و طرز تفکّر او و نیز برخورد و رفتارش عوض می شود؛ یعنی هیچ چیزی را نمی بیند، مگر آن که خدای سبحان را قبل از آن و با آن می بیند؛ بنابراین طرز فکر و رفتارش غیر از دیگران است، همه ی برخوردهای او برای خداست، اهداف او با اهداف دیگران متفاوت است؛ چون او تا به حال همانند دیگران، هرچه می کرد به منظور کمال خود می کرد؛ ولی حالا هر کاری می کند بدان جهت است که محبوبش دوست می دارد. پس آنچه که در نظر دیگران فضیلت شمرده شده، شاید در این نظر ردیلت شمرده شود و بالعکس.^[۱۱]

بنابراین، تمایز اقوال سه گانه در این است که طبق نظریه ی اوّل، متّصف شدن به اوصاف اخلاقی، صرفاً برای جلب توجّه دیگران و وصل به مقامی است که مردم آن را بستایند؛ ولی در نظریه ی دوم، هدف متّصف شدن به صفات اخلاقی، حمد و ثنای دیگران نیست؛ بلکه به خاطر ایمان به تعالیم و دستورهای الهی است و اگر این روحیه ی تعبّدپذیری نبود، به آداب و اخلاق دینی در زندگی خود چندان توجه نداشت و تفاوت این قول با قول سوم که مرحله ی کامل تری از آن می باشد، در این است که مطابق نظریه ی سوم، فرد صرفاً

رضای الهی را در نظر دارد؛ یعنی در اثر تقویت ایمان به مرحله ای از کمال دست می یابد که خدا را در همه ی حرکات و سکنات شاهد و ناظر می بیند که این عالی ترین مرحله ی کمال انسان در مقام عمل و نظر است. نظراتی که بیان شد، مسلک های سه گانه ای بود که فلاسفه در باب هدف اخلاق تبیین کرده اند؛ البته قول دیگری هم وجود دارد که مربوط به نسبیّت اخلاق است که در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت.

۴- چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟

آیا صفات اخلاقی با کسب معرفت و تحصیل علم، ارتباط و پیوندی دارند یا خیر؟ آیا می توان گفت که انسان های عالم و اندیشمند، دارای محاسن و نیکی های اخلاقی هستند و همه ی انحرافات اخلاقی از جانب جاهلان و افراد عوام صورت می گیرد؟ آیا این یک اصل و قاعده ی پذیرفته شده ای است که بر اساس آن، زشتی های اخلاقی و نابه هنجاری های اجتماعی را به غیر عالمان و همه ی خوبی ها و رفتارهای مناسب و آثار و نتایج مطلوب آن را به قشر آگاه و عالمان جامعه اسناد دهیم؟ آیا علم و اخلاق هماهنگ هستند، یا این که دو مقوله ی جدای از یک دیگرند و هیچ گونه ارتباطی میانشان متصور نیست؟

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید این ابهام را رفع نمود که مراد از علم در این جا چه نوع علمی است. اگر مقصود از علم در پرسش فوق، مطلق علم باشد، پاسخ منفی است؛ یعنی چنین نیست که اگر کسی علوم را فرا گرفت و در فنّ خاصی متخصص گردید، فرد با اخلاقی می شود؛ به عنوان مثال، اگر در رشته ی پزشکی یا مهندسی، یک پزشک یا مهندس ماهری شد، پس فرد با اخلاقی است. بنابراین اگر علم به معنای عام و کلی باشد که شامل همه ی علوم گردد، پاسخ این است که اخلاق با بسیاری از این علوم هیچ گونه ارتباط و

پیوندی ندارد؛ ولی اگر مراد از علم، معارف حقیقی و علوم نافع^[۲۲] باشد، باید گفت که میانشان پیوند عمیق وجود دارد. علمی که در انسان، تفکر صحیح را به وجود آورد و فکر درست به او اعطا نماید، قطعاً در تمام ابعاد زندگی او اثر خواهد گذاشت. این که این معارف و تفکرات صحیح کدام است، در قرآن به طور صریح بیان نشده است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می فرماید:

زندگی انسان یک زندگی و حیات فکری است و تفکر آدمی هر چه قدر صحیح تر باشد، حیات انسانی پایدار تر است، پس حیات ارزشمند، بر پایه ی فکر و معرفت ارزشمند استوار است؛ چنان که این نکته را خداوند در آیاتی از قرآن بیان فرموده است. هر چند که این فکر صحیح در قرآن معین نشده است ولیکن اگر انسان به فطرت خویش مراجعه نماید آن را خواهد یافت.^[۲۳]

اگر معرفت صحیح و فکر درست، موجب قوام و پایداری زندگی انسانی شود و او را به سوی کمال و سعادت رهنمون سازد، بدون تردید، باید در بُعد اخلاقی نیز تأثیرگذار باشد؛ چون شخصی که از حیث رفتاری، مؤدب به آداب دینی نگردد، دست یابی به حیات انسانی و وصول به کمالات معنوی، برای او مقدور نخواهد بود.

پس هرگز نمی توان پیوند تحصیل تفکر درست را با آراسته شدن به آداب و اخلاق دینی نادیده گرفت.

۵- صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبییت اخلاق به چه معناست؟

وقتی سخن از اخلاق و صفات و خصوصیات اخلاقی به میان می آید، آن را به جهات مختلف، قابل تقسیم می دانند؛ به عنوان مثال، گاهی گفته می شود اخلاق بر دو قسم است: اخلاق زشت و اخلاق زیبا؛ اخلاق یویا و اخلاق ایستا؛ اخلاق انسانی و اخلاق حیوانی؛ اخلاق ذاتی و عرضی؛ قطعی و موقت و ...

یکی دیگر از تقسیمات اخلاق، تقسیم آن به مطلق و نسبی است. قبل از پاسخ به این پرسش، لازم است که توضیح مختصری از این دو معنا ارائه نمایم تا در مقام پاسخ، هیچ گونه ابهامی باقی نماند.

اخلاق مطلق: منظور از اخلاق مطلق، مجموعه‌ی رفتارهای ثابتی است که برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها مناسب به شمار می‌آیند و با مکان و زمان خاص، تغییر و تحولی در اصول و قواعد آن ایجاد نمی‌شود.

اخلاق نسبی: مجموعه‌ای از قواعد رفتاری است که در یک زمان معین، برای جامعه‌ی معینی به رسمیت شناخته شده‌اند؛ مانند اخلاق اعراب، اخلاق ایرانیان، اخلاق رومیان.

اخلاق به این معنا با شرایط خاص و در مکان‌های خاص، دستخوش تغییر و تحول می‌گردد.^[۴] نسبیت اخلاق به این معناست که تمام صفات اخلاقی در همین معنا محدود و محصور گردد؛ یعنی تمام اصول اخلاقی و قواعد رفتاری انسان‌ها متغیر و غیر ثابتند و در بعد اخلاقی، اصول ثابتی وجود ندارد و تقسیم اخلاق به مطلق و نسبی برای آنان که قائل به نسبیت اخلاقند، تقسیم پذیرفته شده‌ای نیست.

بنابراین، نسبیت اخلاق به این معناست که هیچ معیار ثابتی برای خوب و بد اخلاقی وجود ندارد. ممکن است یک چیز در یک زمان و تحت یک شرایط خاص، از نظر اخلاقی خوب باشد و همان چیز در زمان و شرایط دیگر، ضد اخلاقی به حساب آید. برای فن اخلاق هیچ اصل ثابتی نیست؛ چون اخلاق هم از نظر اصول و هم از نظر فروع، در اجتماعات و تمدن‌های مختلف، اختلاف می‌پذیرد و چنین نیست که هر چه در یک جا خوب است، همه جا خوب و فضیلت باشد. پس در جوامع بشری، نه حسن مطلق داریم و نه قبح مطلق، بلکه

این دو همیشه نسبی اند و وقتی حسن و قبح نسبی باشد، قهراً فضایل و رذایل اخلاقی نیز محکوم به دگرگونی است.

و اما آیا واقعاً صفات اخلاقی نسبی اند و یا این که در اخلاق، قواعد و اصول ثابتی هم وجود دارد؟ بیش تر اندیشمندان اسلامی که در این باب سخن گفته اند، منشأ این تفکر را از متفکران غرب و یا مکاتب سوسیالیستی دانسته اند که با اصول اولیه ی ادیان الهی در تضاد است. استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در پاسخ به این پرسش می فرماید:

اصول اولیه ی اخلاق، معیارهای اولیه ی انسانیت، مطلق است، و به هیچ وجه نسبی نیست، ولی معیارهای ثانوی، نسبی است. در سیره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک سلسله اصول را می بینیم که این اصول باطل است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سیره ی خود هرگز از این روش ها در هیچ شرایطی استفاده نکرده است، هم چنان که ائمه علیهم السلام نیز از این اصول و معیارها استفاده نکرده اند. این ها از نظر اسلام در همه ی شرایط و مکان ها و زمان ها بد است. ^[۱۵]

نباید فراموش کرد که اصول اخلاقی؛ مثل خویشتن داری، قدرت، اراده و شجاعت، با آداب و سنن ملی و محلی فرق دارد. طرز زندگی کردن و آداب و سنن غذا خوردن و لباس پوشیدن، همه، امور نسبی اند که در محیط های مختلف فرق دارند. این ها با اخلاق ارتباط ندارند؛ ولی شجاعت و بخشندگی، واقعیتی است که در ده هزار سال قبل ممدوح و نیکو بوده و هم اکنون نیز اصالت و واقعیت خود را حفظ کرده است، در هیچ جای دنیا سخاوت و شجاعت، زشت تلقی نشده است. اگر اینها ارزش خود را از دست دهند، معلوم می شود که فطرت انسانی، محکوم جنبه های حیوانی گشته است. ^[۱۶]

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ردّ نظریه ی نسبیت اخلاق می فرماید:

این نظریه آن طور که برخی فکر می کنند نظریه ی جدیدی نیست؛ برای این که کلبی ها که طایفه ای از یونانیان قدیم بودند همین مسلک را داشتند و نیز مزدکی ها [۱۷] بر همین مرام عمل می کردند و نیز در برخی از قبایل وحشی آفریقا و مناطق دیگر سابقه دارد. و به هر حال مسلکی فاسد است و دلیلی که بر آن اقامه شده از بیخ و بن فاسد است. وقتی مبنا فاسد شد، بنا هم فاسد می شود. [۱۸]

علامه رحمته الله ضمن جدی دانستن اشکال مزبور و شاید به دلیل گسترش این تفکر در میان برخی از روشن فکران دینی تلاش کرده اند با دقت بسیار به پاسخ آن پردازند.

پاسخی که ایشان فرمودند بسیار مفصل است که خلاصه ی آن با مقدماتی که بیان کرده اند چنین است:

۱. هر یک از موجودات و افراد انسانی دارای شخصیت خاص خودند، و وجود خارجی هر کس عین شخصیت اوست.

۲. موجود خارجی هر چند تحت قانون تحول و حرکت عمومی قرار دارد؛ اما امتداد وجودی او محفوظ است، در عین این که تحول را پذیراست، ولی قطعات وجودش به هم مربوط است؛ در غیر این صورت لازم بود که دو موجود باشد. پس حرکت، امری واحد است که وقتی با حدودش مقایسه می شود متکثر و متعدد می گردد.

۳. انسان موجودی است طبیعی و دارای افراد و احکام خاص. آنچه خلق می شود فرد و شخص انسان است نه کلی انسان. و این افراد انسانی، وجودی ناقص دارند که نیازمند استکمالند. و استکمال آنان در زندگی اجتماعی است. پس

اجتماع در حرکت است، اما با تک تک انسان‌ها؛ چون اجتماع از احکام طبیعت انسانی است، مطلق اجتماع نیز از احکام نوع مطلق انسانی است.

۴. انسان در بقای خویش محتاج کمالاتی است و خلقتش نیز مجهز به جهازی است که با آن می‌تواند آنها را کسب نماید؛ مثل دستگاه گوارش.

با حفظ این چهار مقدمه می‌گوییم که: انسان دارای چهار ملکه از فضایل نفسانی است (عفت، شجاعت، حکمت و عدالت) که همه حسنه و نیکو است؛ چون با غرض و هدف خلقت انسان که سعادت و کمال باشد سازگار و هماهنگ است. وقتی انسان نسبت به طبیعت خود چنین وضعی دارد، در ظرف اجتماع نیز چنین است؛ یعنی چنین نیست که ظرف اجتماع، صفات درونی او را از بین ببرد. چگونه این امر ممکن است، در حالی که خود اجتماع را همین طبیعت درست کرده است.

همه ی این صفات چهارگانه که برای افراد بیان شد فضیلت، و مقابل آنها رذیلت است و این، در اجتماع خاص انسانی حکم فرما است، پس با این بیان روشن می‌گردد که در اجتماع انسانی، حسن و قبحی وجود دارد و هرگز اجتماعی پیدا نمی‌شود که خوب و بد در آن نباشد، و اصول اخلاقی انسان که چهار فضیلتند برای ابد، خوب و صفات مقابل آنها برای ابد، رذیله و بد هستند، و وقتی در اصول اخلاقی، قضیه از این قرار بود، فروع نیز به این اصول برمی‌گردند.

پس بیانات مادیین و دیگران در فن اخلاق ساقط و بی اعتبار است. و این که گفته اند نیکو نسبتاً نیکو است و زشت نسبتاً زشت است و حسن و قبح‌ها بر حسب اختلاف منطقه‌ها مختلف و متعدد می‌شود، مغالطه‌ای است میان اطلاق مفهومی به معنای کلیت و اطلاق وجودی به معنای استمرار وجود.^[۱۹]

خلاصه این که انسان ها دارای فطرتی واحدند؛ بنابراین تأثیر عمل کردها بر روی انسان هایی که دارای فطرتی واحدند، نمی تواند متعدد و مختلف باشد؛ بلکه باید یکسان باشد. پس اگر امری فضیلت است برای همه ی انسان ها فضیلت محسوب می شود و اگر رذیلت است برای همه ی آنها رذیلت می باشد. اگر سؤال شود که فطرت در شرایط مختلف، عکس العمل های متفاوتی از خود نشان می دهد، در پاسخ خواهیم گفت که هرگز فطرت انسانی دستخوش تغییر و تحول نخواهد شد و آثار متفاوت، از تعلیمات غلط و ناصحیح ناشی می شود، نه از تغییر و دگرگونی فطرت.

انسان براساس فطرت، مسیر مشخصی را طی می کند مگر این که عوامل خارجی و قشری، او را از راهش منحرف کرده باشد. [۲۰]

۶- مراد از تأدیب الهی چیست؟

انسان برای هدف عالی و غرض متعالی و جهت وصول به مقام خلیفه الله خلق شده است؛ بنابراین تردیدی نیست که آداب و رفتار انسانی باید در راستای همین مطلوب ترسیم شده باشد؛ پس میان هدف خلقت و ادب انسانی انسجام و اتحاد است و اعمال و رفتار فردی و اجتماعی نمی تواند گویای حقیقتی باشد که برخلاف اقتضای آفرینش او تمام گردد و قطعاً چنین رفتاری به معنای ادب نخواهد بود.

عمل مؤدبانه باید در مسیر هدف حیات انسان باشد و هیچ هدفی برای حیات و زندگی انسان لحاظ نشده است مگر توحید خداوند سبحان در مقام اعتقاد و عمل؛ پس هر عمل مؤدبانه، باید در مسیر توحید خدای سبحان باشد. بیان علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این زمینه چنین است:

ادب الهی که خداوند سبحان، انبیا و اولیای خویش را به آن مؤدب نموده، همان هیئت زیبای اعمال دینی است که از غرض و غایت دین حکایت می کند و آن غرض همان عبودیت و بندگی است؛ البته این عبودیت در ادیان حق از حیث مراتب کمال فرق می کند و چون هدف اسلام، سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسان است، از این جهت سر تا پای زندگی را دارای ادب نموده است و برای هر عملی از اعمال زندگی، هیئت زیبایی را ترسیم نموده که از غایت حیات حکایت می کند؛ ابتدا اعتقاد او را در این زمینه تقویت نموده، سپس مجاری زندگی او را در مسیر عبودیت قرار داده است. پس ادب الهی و یا ادب نبوت همانا عمل را بر هیئت توحید انجام دادن است. [۲۸]

پس مراد از تأدیب الهی، تشویق انسان ها در توجه به خواسته های باطنی و امیال درونی و امور فطری و هماهنگی رفتار با اعتقادات درونی و در یک کلمه تعدیل شخصیت انسانی است، که اگر شخصیت او تعدیل گردد اعمالش همراه و همگام با اعتقادش در صراط مستقیم حق قرار گرفته و با متصف شدن به آداب الهی و دینی، در مسیر اعتلای انسانی گام برمی دارد. و ممکن نیست که کسی بدون رعایت آداب دینی و مؤدب شدن به آداب الهی، به اهداف انسانی که همان کمال و سعادت دو سرا و مقام قرب الی الله می باشد دست یابد. و هر آن کس که داعیه ی چنین مقامی را داشته باشد، ولی در عمل خلاف آداب دینی رفتار نماید، در ادّعی خود کاذب است و حتی در برخی روایات آمده است که چنین فردی منافق است. پس ادب دینی و الهی، همان حرکات و سکنات انسانی است که در راستای هدف خلقت او باشد؛ یعنی رفتاری که با منطق و عقل نوع انسانی هماهنگی و سازگاری داشته باشد و چنین اعمالی موجب قرب و نزدیکی به خداوند می گردد؛ بنابراین شرط قرب الهی، انجام فرایض دینی است و عمل به

تعالیم اسلامی، بارزترین مصداق تادیب الهی و ادب دینی است. پس کسی که مقید به واجبات و ترک محرّمات نباشد مؤدب نیست و آن کس که مؤدب نباشد هرگز مقرب نخواهد بود.

۷- سخنان مؤدبانه چیست و ملاک تشخیص آن کدام است؟

همان گونه که قبلاً اشاره شد، ادب به معنای ظرافت و دقت در عمل و آداب دینی، همان هیئت های زیبای اعمال دینی را گویند؛ اما در این قسمت از بحث می خواهیم بدانیم که سخن مؤدبانه چیست و چه نوع بیانات و سخنانی را سخنان مؤدبانه گویند و نیز معیار و ملاک تشخیص آن کدام است؟

آنچه از متون دینی در زمینه ی سخنان مؤدبانه می توان فهمید، این است که کلام و بیان مؤدبانه دارای ویژگی های خاص است؛ اگر سخنی با این اوصاف همراه باشد مؤدبانه خواهد بود و در غیر این صورت نمی توان گفت که آن سخن مؤدبانه بوده و یا دارای صفت ادب است.

برخی از این اوصاف و ویژگی ها عبارتند از:

الف - همراه بودن با صدق و صراحت قول؛

ب - دفاع از حق و حقیقت و پرهیز کامل از باطل؛

ج - حفظ شخصیت افراد و احترام مخاطب در شؤون و امور فردی و

اجتماعی؛

د - عدم تبعیض میان فقرا و اغنیا و دوری از هرگونه مبالغه و زیاده روی در

مقام سخن گفتن با صاحبان مال و مکنّت و نیز تحقیر فقرا و ضعفا، اعم از

مستضعفین فرهنگی و اقتصادی؛

ه - کوتاه و مختصر بودن و خالی بودن از زواید و کافی و وافی بودن به

مقصود؛

و - خالی بودن از هرگونه طعنه و نیش زبان و یا اهانت به دیگران؛

ز - امید به وصول ثواب و نتیجه ی اخروی؛

ح - هماهنگ بودن کلام با عمل و حتی افزونی عمل بر سخن تا جنبه ی اثر بخشی آن آشکار گردد.

خصوصیات مزبور، عمده ترین ویژگی هایی هستند که یک گوینده در حال سخن گفتن باید آنها را لحاظ نماید. و ملاک امتیاز سخنان مؤدبانه از غیر آن در توجه داشتن گوینده به همین نکات ظریف است و این امتیاز حاصل نمی شود، مگر این که گفتار، مبتنی بر تعقل و اندیشه باشد. درباره ی کلام و سخن مؤدبانه، جامع ترین و کامل ترین پیام، حدیثی است که در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

گفتارش از همه فصیح تر و شیرین تر بود. کلمات او کوتاه و جامع و خالی از زواید و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود که گویی اجزای آن، تابع یک دیگرند. وقتی سخن می گفت بین جملات را فاصله می داد تا اگر کسی بخواهد سخنانش را حفظ کند فرصت داشته باشد. جوهره ی صدایش بلند و از تمام مردم خوش نغمه تر بود... از مرء و مجادله، پرحرفی، سخنان بدون فایده، مداحی بی مورد و قطع کلام دیگران پرهیز می نمود. [۲۲]

البته لازمه ی رسیدن به این مقام آن است که انسان در خوراک خویش، دقت و ظرافت بسیاری داشته باشد؛ چنانچه آن عارف وارسته گفته است:

یکی از اهم مراقبات این است که انسان واردات و صادرات دهانش را مواظب باشد. آن لقمه نانی را که به دهان می گذارد اگر از روی حساب نباشد هرزه خوار می شود و انسان هرزه خوار، هرزه گو می گردد، آن دهانی که وارداتش آلوده است، صادراتش هم آلوده است. [۲۳]

پی نوشت ها :

- [۱]. lamorale
- [۲]. اخلاق ناصری، ص ۶۰؛ اخلاق جلالی، ص ۳۸.
- [۳]. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸.
- [۴]. دکتر جمیل صلیبیا، واژه نامه ی فلسفه و علوم اجتماعی، ص ۲۰.
- [۵]. المیزان، ج ۱، ص ۳۷۱.
- [۶]. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸.
- [۷]. المیزان، ج ۶، ص ۲۵۵ به بعد.
- [۸]. همان، ج ۶، ص ۲۵۷.
- [۹]. مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق، ص ۵۳.
- [۱۰]. المیزان، ج ۱، ص ۳۵۱ به بعد.
- [۱۱]. المیزان، ج ۱، ص ۳۵۵ به بعد.
- [۱۲]. در این که علم با چه ملاک و معیاری به نافع و غیر نافع تقسیم می شود و چه علمی را نافع و کدام علم را غیر نافع یا ضار می نامند، اقوال مختلف است. برخی گفته اند که علوم دینی، نافع و علوم غیر دینی، غیر نافع اند و گروهی گفته اند ملاک نافع و ضار این است که علم نافع علمی را گویند که در نفس آدمی تقوا و تواضع را زیاد نماید و هر علمی که مایه ی غرور و خودخواهی گردد، غیر نافع است. (مصباح الهدایه، ص ۷۶) بعضی دیگر معتقدند که مطلقاً علوم نه نافعند و نه مضر. علم فی حد نفسه متصف به هیچ وصفی نیست بلکه این عالم است که موجب اتصاف به آن می گردد. اگر علم را در جهت مثبت به کار گیرد نافع و سودمند خواهد بود و اگر در جهت منفی از آن استفاده نماید، هرچند علم الهی هم باشد مضر خواهد بود.
- [۱۳]. المیزان، ج ۵، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.
- [۱۴]. دکتر جمیل صلیبیا، واژه نامه ی فلسفه و علوم اجتماعی، ص ۲۰.
- [۱۵]. مجموعه ی آثار، ج ۱۶، ص ۷۷.
- [۱۶]. مجید رشیدپور، مبانی اخلاق اسلامی، ص ۵۷ - ۶۱.
- [۱۷]. پیروان مردی به نام مزدک که در ایران قدیم زمان کسرا می زیست.
- [۱۸]. المیزان، ج ۱، ص ۳۷۳.

- [١٩]. ر.ك: الميزان، ج ١، ص ٣٥١ به بعد، بحث اخلاق.
- [٢٠]. مجموعه آثار، ج ٣، ص ٤٧٥.
- [٢١]. الميزان، ج ٦، ص ٢٥٧.
- [٢٢]. الميزان، ج ٦، ص ٣٠٣.
- [٢٣]. علامه حسن زاده آملی، مجموعه مقالات، ص ٣٧.

فصل دوم : اخلاق فردی جوانان

۱- جوان چگونه می تواند اخلاق خود را اصلاح کند؟

یکی از پرسش های مهم در زمینه ی اخلاق که برای بیش تر جوانان مطرح است، این است که چگونه می توان از رذایل اخلاقی فاصله گرفت و به فضایل اخلاقی نزدیک شد؟ چگونه می توان خود را از اخلاق رذیله دور کرد و به صفات حمیده آراسته نمود؟

اصلاح اخلاق هر چند برای قشر جوان، امری دشوار می نماید، ولی با بروز و ظهور برخی حوادث تلخ و مصایب زندگی، از مهم ترین دغدغه های ذهنی آنان است؛ چرا که جوان، طالب کمال و سعادت خویش است و نیک می داند که با فساد اخلاقی و رفتار ناشایست، به این مطلوب نخواهد رسید و اگر با تبعیت و پیروی از هوای نفس، به ناهنجاری های اخلاقی دست می زند، یا به خاطر جهالت و غفلت است و یا به جهت ضعف اراده؛ اما به هر حال این پرسش در ذهن او مطرح است و در باطن و درون خود، خواهان اصلاح رفتار و اخلاق خویش است.

راه حلی که بزرگان دین در این مقام ارائه داده اند، می تواند عامل مؤثری برای اصلاح و بازسازی اخلاق به حساب آید. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می فرمایند: اصلاح اخلاق و هوای نفس و تحصیل ملکات فاضله، تنها و تنها یک راه دارد، آن هم عبارت است از: تکرار عمل صالح و مداومت بر آن؛ البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آن قدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه ی دل نقش بندد و زوال نپذیرد. این تکرار عمل از دو طریق دست می دهد.

۱. لحاظ کردن فواید دنیایی، فضایل و فواید علوم و آرایه‌ی که مردم آن را می‌ستایند؛ مثلاً می‌گویند: عفت نفس و قناعت (کنترل شهوات نفسانی و اکتفا به آنچه خود دارد) دو وصف پسندیده است؛ چون فواید خوبی دارد، آدمی را در دنیا عزت می‌دهد و در چشم همگان، بزرگ جلوه نموده و نزد عموم محترم می‌سازد. این طریقه همان طریقه‌ی ای است که علم اخلاق قدیم، یعنی اخلاق یونان بر آن اساس، بنا شده و قرآن، اخلاق را از این طریق استعمال نکرده و زیربنای آن را مدح و ذم مردم قرار نداده و ملاک را مدح و ذم اجتماعی نمی‌داند.

۲. اصلاح اخلاق بدین صورت است که آدمی فواید آخرتی را در نظر بگیرد و این طریقه، روش قرآن است که ذکرش در قرآن مکرر آمده است؛ به عنوان نمونه، می‌توان به آیه ۱۰ سوره ی زمر، آیه ی ۲۲ سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۵۷ سوره ی بقره و آیه ی ۲۲ سوره ی حدید اشاره کرد.^[۷]

از مفاد آیات مزبور چنین برمی‌آید که انسان نتایج و آثار اعمال و ملکات روحی خود را به صورت مجسم، فردای قیامت خواهد دید؛ یعنی همین ملکات درونی و اعمال ظاهری، تجسم عینی و خارجی پیدا می‌کند و او را متنعم یا معذب خواهد کرد؛ به عنوان مثال آیه ی ۱۰ سوره ی زمر می‌فرماید:

ای پیامبر، بگو ای بندگانی که به خدا ایمان آورده اید، خدا ترس و پرهیزکار باشید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کنند، خوبی هست و زمین خدا بسیار پهناور است؛ همانا صابران به حد کامل و بدون حساب پاداش داده خواهند شد. و یا در آیه ی ۲۲ سوره ی ابراهیم آمده است:

و چون حکم به پایان رسد، در آن حال شیطان گوید: خدا شما را به حق و راستی وعده داد و من شما را وعده دادم؛ پس خلف وعده کردم و برای من علیه شما هیچ حجت و دلیلی نبود؛ مگر این که شما را به باطل دعوت کردم و شما

مرا اجابت کردید، پس امروز شما ابلهان که سخن بی دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید؛ بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید که امروز نه شما فریادرس من توانید بود و نه من فریادرس شما. من به شرکی که شما به اغوای من آوردید، معتقد نیستم. آری در این روز، ستم کاران عالم را عذاب دردناک خواهد بود.

فردی که می خواهد در مقام اصلاح آداب و رفتار خویش برآید، توجه به آثار و نتایج اخروی می تواند تأثیر به سزایی در او داشته باشد؛ چون وقتی که خداوند اخلاق زشت را مذمت می کند و دارندگان چنین اخلاقی را تهدید به آتش دوزخ می نماید، قطعاً هر عاقلی عزم بر ترک و دوری آن را اختیار می کند و یا وقتی که ذات حق، اخلاق پسندیده و نیکو را می ستاید، شخص بر انجام آن تحریر و تشویق می شود؛ البته این شیوه اختصاص به مکتب انسان ساز اسلام ندارد؛ بلکه در سایر ادیان الهی و کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل، بدان تأکید شده است.

۲- چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟

بسیاری از آداب و رفتاری که از ما صادر می شود، ناشی از خُلقیاتی است که در باطن ما وجود دارد. در واقع خُلقیات باطنی موجب بروز و ظهور آن آداب است. به تعبیر زیبای عرفا، صادرات انسان، هماهنگ با واردات او است و هر آنچه را در باطن خویش وارد کرده و جزء ملکات نفسانی او شده است، غالباً از او ظاهر می شود.

پرسشی که در این بین مطرح است، این است که چه باید کرد تا این صفات اخلاقی در ما دوام و قوام یابد و از حالت مقطعی و گذرا بیرون آید؟

پیشنهاد علمای علم اخلاق این است که باید خُلیقات، در نفس انسانی به صورت ملکه درآید و از حالت حال بودن خارج گردد؛ یعنی آن قدر باید به رفتارهای پسندیده و اوصاف کمالیه توجه داشت تا آن رفتارها و اوصاف، جزء جان و نفس انسان گردد و این مقام به دست نمی آید، مگر با تکرار عمل. با تکرار عمل می توان اخلاق پسندیده را در شخصیت خویش متجلی ساخت و آن را جزئی از صفات ذات خود قرار داد؛ چنان که علامه طباطبایی رحمته الله می فرماید:

طریقه ی آن این است که آن قدر آن عمل را تکرار کنی تا در نفس تو رسوخ یابد و چون نقشی که در سنگ می کنند ثابت گردد و راه علمی اش این است که به خوبی های آن اذعان و ایمان پیدا کنی و این طرز فکر را در خود تکرار کنی؛ یعنی راهش، تلقین علمی و عملی است. [۲]

علمای علم اخلاق، رعایت سه اصل کلی را در این زمینه توصیه می نمایند و هرگاه کسی بخواهد متخلّق به اخلاق الهی گردد و آن را در خویشتن خویش دوام و قوام بخشد، لازمه اش مراعات این سه اصل است: [۳]

۱. مشارطه: در هنگام صبح، وقت برخاستن از خواب و شروع به کار، با نفس خویش شرط کند که از حدود و احکام الهی تخطی نکند و گناه و معصیتی را مرتکب نشود و در حد توان خود خدمت به خلق نماید.

۲. مراقبه: یعنی از شرطی که در ابتدای صبح با نفس خود بسته، محافظت و مراقبت نماید. او باید در طول روز با همان شرط ابتدایی زندگی کند؛ چون هر عقل سلیمی حکم می کند که تخلف از شرط حرام است، پس همواره باید کشیک نفس بکشد و مراقب باشد که از مسیر حق منحرف نشود.

۳. محاسبه: در وقت خواب باید آنچه را که در روز انجام داده، محاسبه ی کامل نماید و اگر خیانتی از نفس او سرزده، فوراً توبه نمود، و نفس را تأدیب نماید که اصطلاحاً به این اصل، معاقبه و معاتبه هم گفته می شود؛ یعنی تعقیب نمودن و مورد عتاب قرار دادن نفس؛ و اگر خطایی از او سر نزده است خدای تعالی را شکر کند و مواظب باشد و توجه و عنایت داشته باشد که شاید در این خواب به او موهبت و عنایتی از جانب حق بشود؛ چون برای بسیاری از انبیا و اولیا، اولین بار در عالم خواب مکاشفاتی دست داده است.

آنان که متخلق شده، و این مسیر را طی کرده اند و به کمالاتی دست یافته اند، بر این اصول تأکید بسیار دارند و عرفا هم گفته اند که مواظب اعمال روزانه تان باشید تا شب چیزی نصیب شما شود. پیامبر ﷺ خطاب به اصحابش فرمود:

آیا همان طور که حیوانات خود را در شب علوفه می دهید و آنها را در جایی می بندید که خوردند و سپس شبی را به روز آوردند و شبی حیوانی داشته اند، شما هم آنچنان شب را به روز آورده اید؟ یا شبی انسانی داشته اید که شکارهایی کرده اید و مبشراتی دارید؟ خداوند فرمود: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [۴]

و نیز در دقت و توجه به اعمال و رفتار و نیت باطنی فرمود:

﴿حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا﴾؛ قبل از این که به حساب اعمال شما برسند و آن را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند، خود به آن پردازید. [۵]

و یا امام کاظم علیه السلام فرمودند:

﴿لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمَلَ حَسَنَةً اسْتَزَادَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ إِنْ عَمَلَ سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهَا وَ تَابَ إِلَيْهِ﴾؛ از ما (اهل بیت) نیست کسی که هر

روز از خویشتن حساب پس نگیرد، پس اگر عملش نیک و پسندیده بود، از خداوند متعال بخواهد که آن را زیاد نماید و اگر عمل زشت انجام داد، از خداوند طلب استغفار نموده، توبه کند.^[۶]

باشد که بتوانیم با توجه به نیات و اعمال فردی و اجتماعی به کمالات انسانی دست یابیم.

۳- شرایط پذیرش توبه چیست؟

بسیاری از نوجوانان، بر اثر ارتکاب گناه یا جرمی، به نفس خویش تلقین می نمایند که خداوند با دیده ی غضب آلود به آنها نگاه می کند و هیچ اعتباری در درگاه او ندارند و با ناامیدی و یأس کامل و اضطراب، نه تنها کار خیری انجام نمی دهند، بلکه به گناه و جرم خود ادامه می دهند؛ اما باید گفت که این حالت یأس از رحمت حق نیز خود گناهی جداگانه به حساب می آید؛ چون او می تواند و قادر است با قدرت و نیروی جوانی تصمیم بگیرد که بر تمام اعمال و کارهای گذشته ی خویش پوشش گذارد و به درگاه خدا روی آورد؛ یعنی با همان قدرتی که مرتکب جرم و گناه می شد، مرتکب عمل خیر گردد و بهترین عمل خیر برای او روی آوردن به درگاه الهی است. هرچند که اعمال زشت آدمی و رفتار ضد اخلاقی و انسانی، معصیتی بزرگ به شمار می آید، ولی ناامیدی از بخشش و عفو و رحمت الهی، گناهی بسیار بزرگ تر از گناهی است که انجام داده است؛ چون هیچ کس جز کفار از رحمت الهی مأیوس و ناامید نیستند.

پس امید به رحمت الهی، خود بزرگ ترین توفیق الهی است؛ البته امید که همراه با عمل باشد و همین امیدواری به رحمت حق، بزرگ ترین انگیزه برای بازگشت به سوی خداست و نوعی توجه و عنایت الهی به اوست؛ چون توبه بذر

حسنة است و حسنة نیازمند به نیرو است و نیروی انجام حسنة از خداست. اوست که توفیق می دهد؛ یعنی اسباب فراهم می نماید تا بنده موفق به توبه شود، و بتواند از لجنزار گناه بیرون آید و به سوی پروردگارش برگردد. [۷]

اما این که چگونه بفهمد توبه ی او پذیرفته شده یا نه، باید به این نکته ی مهم توجه داشته باشد که خداوند رحمان، تنها هنگامی توبه ی گنه کار را می پذیرد که معصیت او ناشی از استکبار و یا نوعی تمسخر نسبت به خدا نباشد [۸] یعنی با عناد و لجاجت گناه نکرده باشد؛ بلکه از روی جهالت و نادانی مرتکب معصیت شده باشد و هنگامی که توبه می کند، بدین صورت نباشد که بلا فاصله مرتکب گناه گردد.

یک جوان مسلمان باید بداند که توبه از مختصات دین اسلام است؛ چون در شریعت مسیح و یهود، اگر چه بحث توبه آمده، اما حقیقت توبه که در دین اسلام آمده، با آنچه در سایر ادیان الهی آمده، متفاوت است.

و نیز باید بداند که اگر توبه صرفاً در حد گفتار و زبان خلاصه نشود و با عمل همراه باشد، قطعاً پذیرفته است. و هم چنین به این نکته باید علم داشته باشد که خداوند توبه ی جوان گنه کار را بسیار آسان تر از گناه فرد سال خورده پذیرا است؛ چون او جوان توبه کننده را بسیار دوست دارد. و به همین جهت توبه ی جوان را بهتر و آسان تر می پذیرد.

و دیگر این که، باید بداند توبه ی حقیقی در نفس و قلب آدمیان اثر اصلاحی دارد و جان آدمیان را می سازد و او را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می دهد؛ زیرا توبه در واقع از بین بردن پلیدی ها است.

سیوطی در تفسیر الدر المنتور از پیامبر اسلام ﷺ روایت می کند که

فرمود:

خدای - عزوجل - توبه ی بنده اش را می پذیرد و یا گناهانش را می آمرزد، مادامی که پرده را نینداخته باشند. شخصی پرسید: انداختن پرده یعنی چه؟ فرمود: بیرون شدن جان در حال شرک.

از امام باقر علیه السلام در همان تفسیر روایت شده که فرمودند:

گناهان مؤمن اگر موفق به توبه شود، آمرزیده می شود؛ پس بر مؤمن است که مراقب خود باشد که بعد از توبه و آمرزش، خود را به هیچ گناهی آلوده نسازد. [۹]

به نظر می رسد که یک جوان همان گونه که با اراده و اختیارش به سمت معصیت و گناه روی می آورد، با همان نیرو و اراده می تواند عزم خود را جزم نموده و به سمت پلیدی ها نرود و یا اگر نا آگاهانه به آن سوی کشیده شد، باز گردد؛ یعنی به همان راحتی که مرتکب معصیت شده، به همان آسانی و حتی راحت تر از آن، عمل خیر و نیک انجام دهد؛ اما آن چه جوان را به این کار سوق نمی دهد، عدم توجه است؛ چون آن قدر احساسات و شور و هیجانات جوانی، او را محاصره کرده است که اجازه ی هرگونه تفکر و تأمل را از او سلب نموده است. پس هرگاه توجه و تنبّه باشد، توبه به دنبال آن خواهد آمد و چون تأمل نیست توبه کم تر است.

۴- چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟

اسلام برای این که با تعالیم و دستوراتش، انسان را به کمال و سعادت انسانی اش برساند، تمام مقدمات طریق کمال را برای او هموار کرده و همه ی موانع را از سر راهش برداشته است؛ به همین جهت می توان گفت که بهترین راه رسیدن به کمالات انسانی، عمل به تعالیم آسمانی اسلام است. این مطلب آن قدر آشکار و روشن است که بسیاری از مفسران مسلمان گفته اند که: اگر کسی مسلمان

نباشد ولی به تعالیم اسلام عمل نماید، در حیات و زندگی مادی به کمال و سربلندی می رسد. این نکته را علامه رحمته الله در موارد متعددی ادعا کرده اند. یکی از موانع اصلی رسیدن به کمال انسانی برای زنان، عدم رعایت حجاب، و برای مردان رها کردن چشم در مقابل نوامیس دیگران است. این دستور صریح قرآن است که:

مسلمانان چشم خود را از نامحرمان بیوشانند و عورت خود را حفظ نمایند که این کار، ایشان را پاک تر می کند. ^[۱۰]

در شأن نزول آیه ی مزبور از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: جوانی از انصار در کوچه های مدینه زنی را دید. در آن ایام زنان مقنعه ی خود را پشت گردن می انداختند؛ وقتی زن از او گذشت، او را تعقیب کرد، و از پشت او را می نگریست تا داخل کوچه ی تنگی شد. در آن جا استخوان و یا شیشه ای که در دیوار بود، به صورت مرد گیر کرد و آن را شکافت. همین که زن از نظرش غایب شد، متوجه گردید که خون به سینه و لباسش می ریزد؛ با خود گفت: به خدا سوگند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم و جریان را به او خبر می دهم. جوان نزد آن بزرگوار رسید. حضرت چون او را دید، پرسید چه شده؟ وقتی جوان جریان را گفت، جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ

يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ ^[۱۱]

علامه طباطبایی رحمته الله می فرماید:

شبهه همین روایت از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است و ظاهر آن این است که مراد از امر به چشم پوشی در آیه ی شریفه، نهی از مطلق نگاه به زن اجنبی است و مطابق روایات وارده، آنچه که از نگاه به زن نامحرم حلال است، صورت و کفین می باشد. ^[۱۲]

و اگر آن هم با لذت همراه باشد بدون اشکال نیست. پس حفظ و حراست از چشم سر برای باز شدن چشم دل (بصیرت) بر جوانان لازم است. و همین طور حجاب برای زنان آن قدر در اسلام حایز اهمیت است که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصارا برهنه شود؛ چون می روند و نزد شوهران خود تعریف می کنند. ^[۱۳]

این که نگاه به نامحرم برای زن و مرد در اسلام حرام شمرده شده، به خاطر این است که نگاه حرام خلاف فلسفه ی وجودی چشم در انسان است. و کسی که این نعمت بزرگ الهی را در راه خدا به کار نگیرد، حق آن را انجام نداده است، ضایع نمودن این حق، ظلم بزرگی است و هر ظلمی نیز معصیت به شمار می آید. به همین دلیل است که در روایات بر مواظبت از چشم تأکید شده است. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

﴿وَفُرِضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾؛ و بر چشم واجب است که به چیزی که خداوند نظر کردن بر آن را حرام کرده است نظر ننماید. ^[۱۴] و نیز حضرت علی علیه السلام عفت چشم را موجب دوری از هلاکت دانسته و فرموده اند: هر که چشم پوشی کند تأسفش کم و از هلاکت برکنار است. هیچ جوان مردی مانند چشم پوشی نیست. ^[۱۵]

در روایتی دیگر آمده است:

چه بسا نگاه حرامی که حسرت طولانی را به دنبال داشته باشد. ^[۱۶] همه ی این تأکیدها در محافظت از چشم، برای این است که نگاه حرام، علاوه بر این که نوعی ظلم به آن است، موجب آلودگی قلب و پلیدی باطن نیز می گردد.

پس برای این که بتوانیم در مسیر عدالت گام برداشته، از طهارت باطن برخوردار باشیم، باید بتوانیم از این عضو، همانند سایر اعضا محافظت نموده، آن را در همان طریقی به کار گیریم که خداوند برای آن هدف خلق کرده است.

پی نوشت ها :

- [۱]. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۸۰.
- [۲]. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۹.
- [۳]. رک: حسینی تهرانی، رساله‌ی لب اللباب، ص ۳۱؛ و میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله‌ی لقاء الله، ص ۶۵ به بعد.
- [۴]. علامه حسن‌زاده‌ی آملی، مجموعه‌ی مقالات، ص ۲۱.
- [۵]. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۰؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۴.
- [۶]. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.
- [۷]. المیزان، ج ۴، ص ۲۴۴.
- [۸]. المیزان، ج ۴، ص ۲۴۷.
- [۹]. المیزان، ج ۴، بحث روایی، ص ۲۵۸.
- [۱۰]. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱ - ۳۰.
- [۱۱]. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰.
- [۱۲]. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱۷.
- [۱۳]. نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۳.
- [۱۴]. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۶۵.
- [۱۵]. غررالحکم، لفظ «بصر».
- [۱۶]. وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۸.

فصل سوم : اخلاق اجتماعی جوانان

۱- نظر اسلام درباره ی اخلاق جنسی دختران و پسران چیست؟

اسلام برخلاف سایر ادیان و مکاتب، چون به کمال و سعادت تمام افراد جامعه و به تبع آن به تکامل و رشد اجتماعی نظر دارد، همه ی احکام و تعالیم آن بر پایه و اساسی تدوین یافته است که بتواند همان هدف را تأمین نماید؛ بنابراین هیچ حکمی از احکام و تعلیمات در شرع مقدس اسلام، بدون حکمت و مصلحت نیست. کمال دین اسلام در دقیق بودن اصول و پایه های آن است؛ یعنی اگر با دقت هر چه بیش تر در تعالیم و احکام اسلام تحقیق شود کم ترین نقص را در آن نمی توان یافت.

با توجه به این که اسلام بر روابط خانوادگی میان اعضای خانواده بسیار تأکید دارد؛ بنابراین به شدت پیروان خود را از روابط میان دو جنس مخالف (پسر و دختر) برحذر داشته و فقط آن را در قلمرو شرع تجویز نموده است. شاید حکمت این مسئله آن باشد که اسلام، ازدواج و تشکیل خانواده را عامل اصلی پیدایش جامعه و بقای اجتماع بشری تشخیص می دهد، نه این که نوعی محدودیت و سلب آزادی اجتماعی را قائل شده باشد.

روابط عاشقانه اعم از آمیزش یا مقدمات آن، در غیر محیط ازدواج در اسلام ممنوع و حرام است و اصولاً باید دانست که حکمت تحریم در اسلام، مسئله ی سلب آزادی طبقات یا مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران نیست تا طرفین با رغبت خود و بدون مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران بتوانند آزادانه به عمل اقدام کنند؛ بلکه به خاطر محاسبه ای است که اسلام برای حفظ خانواده و اجتماع مد نظر داشته است.^[۱]

اگر میل غریزی میان دو جنس مخالف، محدود به ازدواج شرعی نشود و جوانان تا می توانند شهوات جنسی و امیال غریزی خود را از طریق غیر رسمی اقماع نمایند، هرگز کسی زیر بار رنج و سختی تشکیل خانواده نخواهد رفت و در نتیجه، پایه ی زندگی خانوادگی سست و متزلزل شده، عواطف انسانی رو به ضعف خواهد رفت، علاوه بر این رواج و شیوع روابط نامشروع، مفاسد اجتماعی، بهداشتی و اخلاقی بسیاری را دربر خواهد داشت؛ چنانچه امروزه در غرب این امر مشهود است.

گزارش این گونه از مسائل در غرب بسیار وحشتناک است. بنا بر نقل جراید و مطبوعات، سالانه در امریکا در اثر آمیزش زن و مرد به طور توافق، سیصد هزار نوزاد بی پدر متولد می شود و بدین ترتیب تکلیف جامعه ی بشری در صد سال دیگر روشن است. از این نظر، اسلام آمیزش زن و مرد را بدون ازدواج به کلی ممنوع کرده و هزینه ی زندگی بچه را به عهده ی پدر گذاشته، او را مسئول زندگی فرزند شناخته است.^[۲]

۲- پاسخ به یک شبهه

برخی شبهه کرده اند که چرا اسلام این محدودیت را ایجاد کرده است؛ در حالی که از طریق روابط جنسی و عاشقانه می توان به خدا نزدیک شد، یا از طریق فوق بهتر می توان خدا را شناخت؟ به عبارت دیگر، اگر بخواهیم به عشق حقیقی برسیم، باید از طریق عشق مجازی وارد شویم و بدون عشق مجازی، وصول به عشق حقیقی محال است.

پاسخ شبهه این است که مفهوم عشق در فرهنگ اسلام، از هواپرستی و ارضای غرایز حیوانی انسان کاملاً جداست. برای نسل جوان جامعه ی اسلامی باید این مسئله روشن و معرفت به این نکته حاصل باشد که عشق در فرهنگ

دین، یک اصطلاح عرفانی است که بار معرفتی زیادی بر آن مترتب است و هرگز ادیبان و عارفان و حکیمان مسلمان، این واژه را در بُعد حیوانی و غرایز شهوانی انسان، محدود نکرده اند و با دقت و توجه در آثار مثنوی و منظوم ادبای مسلمان، این نکته به دست می آید که آنان هرگز میل به شهوات و هواهای نفسانی و زن بارگی را تعبیر به عشق نکرده اند؛ البته گروهی شاعرنا عباراتی را تحت عنوان شعر در این زمینه ردیف کرده اند که آن دسته، نه شأن و شخصیت شاعری داشته اند و نه بار معرفتی.

البته برخی از ایشان به تبعیت از شاعران اعراب جاهلی، معنای عشق را در روابط جنسی و بُعد حیوانی محدود نموده اند؛ چنان که یکی از مورخان می گوید: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شعر و شراب و جنگ.^[۳] برای روشن شدن مطلب و رفع هرگونه ابهام در این که عشق مجازی به معنای هوس رانی نبوده و آنچه که در آثار و عبارات حکما و ادبا و عرفا آمده، غیر از آن چیزی است که برخی از منحرفان برای اغوای جوانان مطرح می نمایند، به نمونه هایی از نثر و نظم آن بزرگان به طور اجمال اشاره می شود: عشق، میل مفرط و شدت در دوستی را گویند. این لفظ مشتق از (عشقه) است که در میان عرب، گیاهی را گویند که به دور درخت می پیچد و آب آن را می خورد و رنگ آن را زرد می کند و برگ آن می ریزد و بعد از مدتی درخت خشک می گردد. عشق هم، چون به کمال برسد، قوای انسانی را ساقط کند و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و عاشق از صحبت غیر دوست ملول و رنجیده شود.^[۴]

چنان که قرآن این حالت را وصف مؤمنان واقعی قرار داده و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾؛ و آنان که ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه

ی بیش تری به او دارند.

چون که می دانند جز ذات پاک او هیچ منبعی برای کمال وجود ندارد، بنابراین غیر او را لایق عشق و محبت نمی دانند. [5] نظامی در تأیید همین معنا می گوید:

عشق آینه ی بلند نور است شهوت ز حساب عشق دور است
مولوی در بیتی بسیار زیبا چنین سروده است:

یعنی هیچ چیز جز حب به ذات الهی را عشق نمی نامند.

و یا در جایی دیگر گفته است:

عاشقی پیدا است در زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق زعلت ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خدا است
عطار گوید:

تا جهان باشد نخواهم در جهان هجران عشق عاشقم بر عشق و هرگز نشکنم پیمان عشق
تا حدیث عاشقی و عشق باشد در جهان نام من بادا نوشته بر سر دیوان عشق
حافظ می گوید:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خط چه حاجت روی زیبا را؟
ملا احمد جامی می گوید:

عشق بازی کار هر دیوانه نیست شمع سوزی کار هر پروانه نیست
امام خمینی می فرمایند:

عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست کیست زین آتش افروخته در جانش نیست
جز تو در محفل دل سوختگان ذکری نیست این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست
و در جای دیگر چنین سروده اند:

عاشق روی توام دست بدار از دل من به خدا جز رُخ تو حل نکند مشکل من [6]

ملا عبد الرزاق کاشانی در شرح منازل السائرين خواجه عبد الله انصاری
گوید:

سرّ تفاوت ظاهری کلام حکما و عرفا در مدح یا ذم عشقِ صوری ظاهری
در این است که عشقِ صوری، گاه، منبعث از شهوت و گاه، توأم با عفت و پاک
دامنی است. [7]

آنچه از عبارات و بیانات عرفا و حکما می توان به دست آورد، این است که
آنها هرگز از مفهوم عشق، معنای هوسرانی و شهوترانی را منظور نداشته اند و
مقصودشان از عشق زمینی و مجازی که پلی است برای دست یافتن به حقیقت
این معنا نمی باشد؛ بلکه مرادشان از عشق مجازی و زمینی، عشق و حب به انبیا
و اولیا و اهل بیت علیهم السلام است که معبری است برای عشق حقیقی که عشق به ذات
ربوبی است؛ چنان که آن عارف وارسته فرموده اند:

عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم به در آورد و سر دارم کرد [8]

۳- چرا مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی برای زن چنین حقی وجود
ندارد؟

یکی از شبهاتی که در برخی محافل علمی بر اسلام وارد کرده اند، مربوط به
تعدد زوجات است. گفته اند که چرا اسلام اجازه داده است که یک مرد بتواند
چهار زن بگیرد؛ ولی این اجازه به زن داده نشده و داشتن بیش از یک شوهر،
ممنوع و حرام شمرده شده است؟

این پرسش، پرسشی نیست که امروزه طرح شده باشد، بلکه از روایات وارده
در این زمینه به دست می آید که در عصر حضور معصومین علیهم السلام نیز چنین
پرسشی مطرح بوده است. برای ما که معتقد به تعالیم و احکام اسلام هستیم،
آنچه که در متون دینی آمده، پذیرفته شده است؛ چرا که یقین داریم که هیچ یک

از دستورات اسلام، بدون حکمت و مصلحت نیست. اما به خاطر روشن شدن مسئله و پاسخ به پرسش، لازم است که بدترین پرسش را با منطقی ترین صورت پاسخ گو باشیم و این از سیره ی پیشوایان دین ماست که به پیروان خود تعلیم داده اند.

در زمان امام رضا علیه السلام شخصی همین سؤال را از امام علیه السلام می پرسد و امام در پاسخ می فرماید:

علت این که مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی زن نمی تواند بیش از یک شوهر داشته باشد، این است که مرد اگر چهار زن هم داشته باشد، فرزندی که هر یک از آنها بیاورد فرزند اوست؛ ولی زن اگر دو همسر یا بیش تر داشته باشد، فرزندی که به دنیا می آورد، معلوم نمی شود از کدام شوهر است؛ زیرا همه ی شوهران در هم خوابگی با او شریکند و در نتیجه، بدیهی است که در چنین وضعی، هم روابط نسبی به هم می خورد و هم در مسئله ی ارث اشکال پدید می آید و سرانجام، معارف را نیز تباہ می سازد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند:

خدا غیرت را به مردان داد و به همین جهت بر زنان حرام کرده است که با غیر همسرشان رابطه داشته باشند.

علامه رحمته الله با توجه به روایات وارده و احادیثی که در ذیل آیات مربوط به این موضوع در سوره ی نساء آمده است، می فرمایند:

این حکم اسلام با توجه به رعایت حکم فطرت می باشد و آن چه که اسلام در این زمینه می گوید با آن چیزی که تمدن غرب آن را تبلیغ می کند، بسیار متفاوت است. چون اسلام با شرایط خاص و رعایت عدالت و حفظ موازین شرع این مسئله را تجویز نموده است؛ برخلاف غربی ها که این عمل را چون

حیوانات در جامعه ی خود رواج داده اند و در عین حال به تعدد زوجات اجازه نداده اند. [۹]

برخی از دلایل علمی نیز در این حکم وجود دارد که ایشان در بحث علمی تفسیر المیزان، در ذیل آیه ی دوم سوره ی نساء بیان داشته اند که در این جا برای رعایت اختصار از بیان آن معذوریم. در میان روایات این باب، نکته ای که جالب توجه است این است که در برخی نصوص روایی وارد شده است که بیش تر فرزندان سفیه و نادان از خانواده هایی متولد می شوند که والدین آنها، خصوصاً مادر خانواده، فرد هوس ران و شهوت پرستی است، چون فرزندان، بیش تر، از مادر ارث می برند.

پس هیچ تردیدی در این نیست که همه ی احکام اسلام، بر پایه ی حکمت و علتی بنا نهاده شده است که علم، به برخی از آنها دست یافته و بسیاری از آنها هنوز هم مجهول مانده است.

البته، پاسخ مسئله همان است که امام رضا علیه السلام فرمودند و لیکن شاید گفته شود که کلام امام علیه السلام از حیث عقلی قانع کننده نیست.

این اشکال تا حدی پذیرفته است؛ به جهت این که امام علیه السلام حکمت مسئله را بیان فرموده اند نه علت آن را. و آنان که با تعالیم ادیان آشنایی دارند، به خوبی می دانند که بسیاری از دستورات دینی، در هر مکتبی، تعبیدی محض است و عقل و استدلالات عقلی را در آن راهی نیست.

آنان که دارای روحیه ی تعبد پذیری هستند، چون پیشوایان دین را معصوم و مصون از خطا و گناه، و عمل حرام را دارای مفسده ی شدید می دانند، بدون چون و چرای عقلی از آن دوری می جویند.

۴- چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟

یکی از پرسش هایی که مطرح است این است که در امر فحشا، با این که زن و مرد به صورت مساوی شریک هستند، ولی زن بیش تر مورد سرزنش و نکوهش قرار می گیرد؛ چرا؟

برخی این اشکال را تقویت نموده و می گویند اگر مرد قوی تر است، پس او باید بیش تر در مقام کنترل خود برآید و اگر زن و مرد مرتکب عمل زشتی شده اند، مرد لایق سرزنش بیش تری است تا زن.

این اشکال، قبل از این که به اصل دین بازگردد و ناشی از شناخت و معرفت به تعالیم دین باشد، از عادت ها و سنن غلط در جوامع دینی سرچشمه می گیرد.

هرگز در متون دینی نیامده است که در ارتکاب اعمال خلاف دین، جنس زن باید بیش تر از مرد مورد مذمت واقع شود. در این گونه اعمال که جامعه ی انسانی را تهدید و ارکان نظام اجتماعی را متزلزل می کند، اسلام برای زن و مرد، مجازات مساوی در نظر گرفته است و این که در برخی از موارد، عرف مردم، در یک عمل خاص، گناه فردی را شدیدتر از دیگری می بیند، ناشی از جای گزینی سنت های قومی و قبیله ای به جای سنت های دینی است. باید تلاش نمود نخست، سنن غلط را از بین برد و سپس با خرافه زدایی، زمینه ای را برای اجرای تعالیم واقعی دین فراهم نمود. پس پاسخ این پرسش این است که چنین چیزی در اسلام وجود ندارد که زن بیش از مرد مورد سرزنش واقع شود؛ البته تفکر اعراب جاهلیت قبل از اسلام همین بوده است و برخی از مفسران در تعلیل زنده به گور کردن دختران در میان برخی از اقوام عرب، وجود همین اندیشه را

دخیل می دانند. نظر صاحب تفسیر المیزان نیز همین است. ایشان ضمن بحثی طولانی درباره ی هویت زن در اسلام، می فرمایند:

از بقایای خرافات اعراب جاهلی بعد از اسلام این است که اگر زن و مرد مرتکب عمل زشت زنا گردند، ننگ در دامن زن تا ابد می ماند؛ هر چند هم توبه کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی شود هر چند که توبه هم نکرده باشد. باید دانست که اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می داند و هم برای مرد، و هر دو را مستحق عذاب و عقوبت می داند. [۱۰]

پس اگر تفکری باطل و فرهنگی ناصواب در میان گروهی از مردم جامعه ی اسلامی، رایج باشد، نباید آن را به نام دین تمام کرد. مقررات اجتماعی اسلام بسیار دقیق تر از آن چیزی است که برخی بخواهند به آسانی بر آن خدشه وارد نمایند. برخی از مقرراتِ شرعِ مقدسِ اسلام درباره ی زن و مرد، متفاوت است؛ اما این تفاوت ها روی حکمت های خاصی است که اندیشه و عقل بشری به سختی می تواند به سرّ و حکمت آن پی ببرد. در فرهنگ اسلام، ملاک ارزش انسان، قرب الهی و عفت و پاک دامنی است و هر آن کس که به این ملاک ها نزدیک شود، گرمی است و آن که از تعالیم الهی سرپیچی نماید، در میان مسلمین ارزشی ندارد، چه مرد باشد و چه زن؛ پس جنسیت، معیار ارزش و ضد ارزش بودن نیست، بلکه تقوا و خدا ترسی، میزان و معیار است.

۵- چگونه شیطان بر انسان مسلط می شود؟

قبل از پرداختن به پاسخ این پرسش، لازم است که معنای شیطان و ابلیس روشن گردد. واژه ی شیطان از ماده ی «شطن، شطونا» است؛ و او را از این جهت شیطان گویند که از درگاه خداوند، رانده شد و دور گردید. و برخی گفته

اند از ماده ی «شاط، شیطان» می باشد که به معنای هلاک شدن است؛ بنابراین وزن آن فعلاَن است و وجه تسمیه ی آن روشن است. [۱۱]

علما در تفسیر لفظ ﴿شیاطین الجن و الانس﴾ [۱۲] از آیه ی مبارکه اختلاف دارند و دو نظر را مطرح کرده اند. نظر اول این است که شیاطین همگی فرزند ابلیسند؛ جز آن که فرزندان خود را دو قسمت کرد: قسمتی را مأمور و سوسه ی نوع بشر ساخت و قسم دیگر را مأمور و سوسه ی جن. پس قسم اول، شیاطین انس و دسته ی دوم، شیاطین جن می باشند.

قول دوم آن است که هر مُتمرّد نافرمانی، از نوع جن و انس را شیطان نامند؛ فخر رازی در تفسیر خود از قول ابن عباس می گوید:

پیغمبر ﷺ به ابوذر فرمود: ﴿هَلْ تَعُوذَنَّ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَ

الْجِنِّ؟﴾ آیا از شر شیطان انس و جن به خدا پناه می برید؟

ابوذر گفت: برای بنی آدم نیز شیطان وجود دارد؟ فرمود: بلی شیاطین انس شریرتر از شیاطین جن هستند.

و اما ابلیس در واقع همان شیطان را گویند. این همان موجود منحصر به فردی است که در مقابل امر الهی سرپیچی نمود و به حضرت آدم سجده نکرد. این موجود، بنابر قول صحیح از نسل جن بوده و شرور و بدی ها را به او نسبت می دهند. [۱۳]

در قرآن کریم و احادیث، او برای گمراهی و اغوای بشر به خدا سوگند یاد کرده است.

﴿فَعِزَّتِكَ لَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ به عزت تو سوگند

که به جز بندگان با اخلاص تو، همه را گمراه خواهم کرد. [۱۴]

خداوند فرمود: (تو از مهلت یافتگانی). شیطان گفت: (پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من نیز برای گمراهی آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از جلو و عقب و راست و چپشان بر آنها می تازم و بیش ترشان را شکرگزار نخواهی یافت). [۱۵]

و نیز در قرآن، از شیطان به عنوان موجودی که انسان ها را به فقر و غرور و صفات زشت وعده می دهد، یاد شده است.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾؛ شیطان شما را به فقر وعده می دهد. [۱۶]
﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛ و شیطان به آنان وعده نمی دهد مگر به غرور و تکبر. [۱۷]

بنابراین، شیطان نام تمام موجودات گمراه کننده است و این اسم، شامل ابلیس نیز می شود و به نفس انسانی هم اطلاق شده است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

﴿شیطان کل انسان نفسه﴾؛ شیطان هر انسانی نفس اوست. [۱۸]

ملاصدرا رحمته الله در این باره می گوید:

نفس رذیله ی هر انسانی، شیطان او است و به عبارت دیگر در مقام متابعت هوی و جحود و استکبار، اول کسی که راه ضلالت و گمراهی را پیش گرفت و طغیان کرد، خداوند او را شیطان نامید که شأن او گمراه کردن است. [۱۹]

و اما این که چگونه شیطان با توجه به این که یکی از مخلوقات الهی است می تواند بر انسان غلبه نموده و بر قوای عقلانی او تسلط یابد، پرسشی است منطقی که پاسخی مستدل می طلبد.

دانشمندان علوم دینی و مفسران قرآن مجید، در ذیل آیات مربوط به شیطان و ابلیس، پرسش فوق را ذکر و پاسخ هایی را مطرح کرده اند؛ اما آنچه که برای

ما در این نوشتار مورد توجه است، نظر علامه طباطبایی رحمته الله است، به همین جهت از پاسخ دیگران صرف نظر می نماییم.

آنچه که در قرآن برای گمراهی انسان به واسطه ی شیطان، ذکر شده است، تحریک و وسوسه ی انسان است؛ یعنی نقش اصلی شیطان وسوسه نمودن انسان برای انجام اعمال شر است؛ و ما می دانیم که صرف وسوسه، موجب انجام یک عمل نخواهد شد. آنچه که عامل اصلی تحقق عمل می شود، اراده ی انسان است. تا انسان اراده نکند، هرگز عملی از او صادر نخواهد شد.

شیاطین جن و انس، قلوب انسان ها را مورد وسوسه قرار می دهند؛ اما باطن همه ی انسان ها یکسان نیست. صاحب تفسیر المیزان در پاسخ این پرسش می فرماید:

قلب مریض و قسی، وسوسه های شیطانی را خیلی زود می پذیرد، نه هر قلبی. [۲۰]

این مسئله یرواح است که قلب انسان ها در تأثیرپذیری از عوامل خارجی، مساوی نیست؛ اما سؤال دیگر این است که این وسوسه های شیطانی هر چند مستند به شیطان است، ولی چون در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن و اجازه ی الهی اثر نمی کند؛ چنان که هیچ مؤثری بدون اذن خداوند اثر نمی کند.

﴿لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ﴾ هیچ تأثیرگذاری در نظام هستی جز خداوند نیست.

این شبهه چگونه قابل توجیه است؟

علامه می فرماید:

این سخن درست است، اما وجود این القائات شیطانی، خود مصلحتی دارد و آن مصلحت این است که مردم عموماً به وسیله ی آن، آزمایش می شوند و

امتحان و آزمایش الهی، خود از نوامیس عمومی نظام هستی است که در عالم انسانی جریان دارد؛ چون رسیدن افراد سعادت‌مند به کمال و سعادت و رسیدن اشقیا به شقاوت و بدبختی، نیازمند این ناموس است. باید این دو دسته امتحان شوند. و آیه ی ۵۳ سوره ی حج می فرماید: ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾؛ تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دل هایشان مرضی هست و برای سنگ دلان مایه ی ابتلا و آزمایش قرار دهد». به همین نکته اشاره دارد. [۲۱]

پس چگونگی و کیفیت غلبه و تسلط شیاطین بر عزم و اراده ی انسان، فقط در حد وسوسه و تحریک بوده و چون ماده ی اولیه ی خلقت انسان، ترکیبی از عقل و شهوت است، به لحاظ هدف و غرض خلقتی که برای او در نظر گرفته شد، وجود این گونه از وسوسه ها از باب مصلحتی است که خیر آن کثیر و شرش قلیل است.

اگر سؤال شود که خداوند می تواند بدون این مصلحت، انسان را به کمال رساند؟ پاسخ این است که خداوند فرشتگان را در عالم مجردات چنین آفرید، اما خواست که علاوه بر آن موجود و آن عالم، موجودی مادی و عالم غیر مجرد و مادی بیافریند؛ بنابراین انسان مادی و عالم ماده را خلق نمود و اقتضای آن عالم و آن موجود جز این که هست، نمی شد.

۶- شیطان چه کسانی را می تواند فریب دهد و گمراه سازد؟

در مسئله ی قبل تا حدودی به پاسخ این پرسش اشاره شد و به همین جهت، آنچه را که در صفحات قبل گفته شد تکرار نمی کنیم.

آنچه در این مسئله لازم است بدان پرداخته شود، این است که شیاطین برای دخالت در اراده ی افراد از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نمی کنند. ابلیس در

مقابل خالق خویش سوگند یاد کرده است که همه ی بندگان او را بفریید، به جز افرادی که برای معبودشان خالص شده اند، و آن دسته هم بسیار اندکند. او در تمام قلب ها رخنه می کند، به جز قلبی که خدا در آن حضور و ظهور داشته باشد. انسان ها از حیث باطن بر دو قسمند: گروهی که طهارت قلب را حفظ نموده و در نورانیت آن کوشیده اند و دسته ای که آن طهارت ذاتی و اولی را با انجام معاصی، به گناه، آلوده و تاریک نموده اند که قلب این دسته، مرتع و چراگاه شیطان است.

اینان کسانی هستند که تابع وسوسه های شیطان بوده اند، ولی در اثر تکرار آن به مرحله ای رسیده اند که با داشتن عقل، شیطان برای آنها تصمیم می گیرد. ابن جوزی، از علمای بزرگ اسلامی است که دارای آثار ارزشمندی است، از جمله آثار ایشان کتابی است به نام تلبیس ابلیس که در نوع خود، اثر کم نظیری است. او در نحوه ی تحریر این کتاب، آن را به سیزده باب درآورده که در بیش تر آن ابواب، طریقه ی فریفتن انسان ها به وسیله ی شیطان را بیان داشته است. تلبیس ابلیس از راه علم بر عالمان، تلبیس ابلیس بر حاکمان، عبادت پیشه گان، زاهدان، صوفیان، اهل دین، متدینان، عامیان و در آخرین باب، این عنوان را قرار داده است: «در تلبیس ابلیس بر همگان از راه آرزوهای دور و دراز.» این عنوان نشان می دهد که شیطان می تواند نوع انسانی را بفریید، منتها هر کسی را به اقتضای حالش. پس هر که بخواهد ادعا نماید که از وسوسه ی او در امان است این خود نوعی از وسوسه های شیطانی است. آدمی باید در هر حال سعی کند که خود را از وسوسه های او در امان نگه دارد.

ابن جوزی در این باب به نکته ی بسیار ظریفی اشاره می کند. وی بعد از ذکر مقدمات چنین می گوید:

پس هر کس را در نفس، وسوسه‌ی امری رخ نماید، باید نهایت احتیاط مرعی دارد و خطاب به شیطان که انسان را به بدی فرا می‌خواند بگوید: «تو که با آراستن شهوات، در نظر من خود را خیر خواه من می‌نمایی، چگونه خیر خواه منی در حالی که نتوانستی به خود خیری رسانی؟! پس چگونه به قول تو که دشمن منی اعتماد کنم؟ برو که گفتار تو را در من اثری نیست» پس اگر شیطان با تحریک هوی و شهوت، نفس را به یاری بخواند، باید عقل را به خانه‌ی اندیشه احضار کرد و با لشکر عزم، سپاه نفس را منهزم ساخت. [۲۲]

پس هر کسی در معرض وسوسه‌ها و القائات شیطانی قرار دارد، اما برخی آن را از خود دفع می‌کنند و برخی دیگر در مقابل آن القائات، منفعل و متأثر می‌گردند که این در حقیقت، به علم و اراده‌ی آدمی و میزان طهارت قلبی او بازمی‌گردد. علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌فرماید:

مرض قلب؛ یعنی این که استقامت حالت تعقل را از دست بدهد و به آنچه که باید معتقد شود اعتقاد پیدا نکند و یا در عقاید حقّه شک نماید. و قساوت قلب به معنای صلابت و خشونت آن است و صلابت قلب به این معنا است که عواطف رقیقه (از قبیل: خشوع و رحمت و تواضع و محبت) که او را در درک حقیقت یاری می‌دهد در او مرده باشد. پس قلب مریض، قلبی است که زود حق را تصور می‌کند، ولی خیلی دیر به آن معتقد می‌شود و قلب قسی و سخت، آن قلبی است که هم دیر آن را تصور می‌کند و هم دیر به آن معتقد می‌گردد و به عکس، قلب مریض و قسی، وسوسه‌های شیطانی را خیلی زود می‌پذیرد. [۲۳]

در واقع آنان که بیش تر به یاد خدا و قیامت هستند؛ یا اصلاً مورد فریب نیستند و یا اگر مورد وسوسه و فریب قرار گیرند، با یاد خدا و قلب پاک و اراده

ی جدی، آن را از خود دور می سازند؛ اما آنان که دارای قلبی مریض و قسی هستند، آنان خانه ی دل را برای میهمانی و پذیرایی شیطان مهیا ساخته اند و به تدریج جزء یاوران و لشکریان دایمی او قرار می گیرند. پس با هیچ سلاحی جز سلاح ایمان نمی توان شیطان را از خود دفع نمود و با هیچ طریقی به جز طریق معرفت نمی توان وسوسه های او را تشخیص داد.

۷- چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری کرد؟

از مباحث گذشته روشن شد که شیطان در قلب همه ی انسان ها وارد شده و هیچ قلبی از وسوسه ی آن در امان نیست. با تبیین این مطلب، پرسش این است که چگونه می توان در مقابل وسوسه ی شیطان ایستادگی کرد؟

علمای علم اخلاق در پاسخ این پرسش، سه مرحله را یادآوری کرده اند:

نخست. بستن درهای نفوذ شیطان در دل؛ حرص و حسد، خشم و غضب، عداوت و شهوت، کبر و عُجب و طمع و بخل و دوستی متاع دنیوی و تجمل پرستی و همه ی صفات مذموم، درهایی هستند که اگر شیطان هر کدام را گشوده یابد، از همان طریق وارد قلب می شود.

دوم. زنده نمودن دل به اخلاق فاضله و صفات پسندیده و ملازمت آن به یاد و ذکر خداوند؛ چون اگر دل از این اوصاف خالی گردد، مأمن و محل استقرار شیطان خواهد شد.

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾؛ هر که از یاد

خدای رحمان روی گرداند، شیطانی را برانگیزیم تا قرین وی باشد. [۲۴]

سوم. ذکر و یاد خدا در دل و زبان است. [۲۵] اگر دل از آلودگی ها پاک گردد و به نور تقوا روشن شود و زبان به جای الفاظ زاید و زشت به ذکر الهی مشغول

گردد، وسوسه و تسلط شیطان از او دفع می شود. در این حالت است که انسان می تواند حقایق هستی را مشاهده نماید.

چنانکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

﴿لَوْ لَا تَكَثِيرَ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحَ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ﴾ اگر زیادی سخنان شما و آشوب و اضطراب در قلوبتان نبود، هر آینه می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم. [۲۶]

در همین رابطه از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که فرمود:

باطن شخص را از کلماتش بسنجند؛ زیرا هرگز درخت خار، انجیر ندهد. هر چه از زبان می تراود از دل سرچشمه می گیرد. کسی که فحاش و بدگو است، چون دلش معدن نجاسات است از زبانش نیز همان، بیرون تراویده است. از این رو وقتی کسی به حضرت عیسی بد گفت، ایشان در حقیقت دعا کرد؛ از ایشان پرسیدند: آن کس بد کرده است و تو او را دعا می کنی؟ حضرت پاسخ داد:

هر کس از آنچه در خزانه دارد انفاق می کند.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند. [۲۷]

بنابراین بهترین راه علاج از وسوسه ی شیطان، هماهنگی میان قلب و زبان و طهارت باطن و ظاهر و مسدود نمودن همه ی درهای نفوذی برای آن است. چنین راه درمان برای جوانان که هنوز شیطان در قلبشان لانه نکرده و استقرار نیافته است بسیار آسان است.

امید آن است که جوانان مسلمان با علم و معرفت به این نکات، خود را از هرگونه وسوسه های شیطانی دور ساخته، در مسیر کمال انسانی، گام های بلند و استواری بردارند.

پی نوشت ها :

- [۱]. علامه طباطبایی، پرسش و پاسخ، ص ۲۸.
- [۲]. علامه طباطبایی، پرسش و پاسخ، ص ۱۲، (این آمار مربوط به چندین سال قبل از انقلاب است).
- [۳]. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷۰.
- [۴]. دکتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص ۱۲۵۸.
- [۵]. برای بحث ذیل از کتب فرهنگ معارف، آشنایی با مولوی (دکتر سلیم) و فلسفه و عرفان (دکتر یثربی) استفاده شد.
- [۶]. دیوان امام خمینی، ص ۱۷۴.
- [۷]. کاشانی، شرح منازل السائرین، ص ۱۷۱.
- [۸]. دیوان امام خمینی، ص ۸۲.
- [۹]. المیزان، ج ۲، آیه ی ۲ تا ۶ سوره ی نساء.
- [۱۰]. المیزان، ج ۲، ص ۲۷۵ به بعد.
- [۱۱]. دکتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص ۱۰۸۱، و لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۱۲۹۶۶.
- [۱۲]. سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.
- [۱۳]. لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۲۹۶۶.
- [۱۴]. سوره ی ص، آیه ی ۸۱.
- [۱۵]. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷ - ۱۵.
- [۱۶]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۸.
- [۱۷]. سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۰.
- [۱۸]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، کلمه ۳۴۳.
- [۱۹]. رسائل ملاصدرا، ص ۳۰۹.
- [۲۰]. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ذیل آیه ی ۵۳، «فی قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم».
- [۲۱]. همان، ص ۳۹۴.
- [۲۲]. ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۲۱.

[۲۳]. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۴.

[۲۴]. سوره ی زخرف، آیه ی ۳۵.

[۲۵]. ملامهدی نراقی، گزیده ی کتاب جامع السعادات، ص ۹۱ - ۸۹.

[۲۶]. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۳، حدیث ش ۴۲۵۴۲.

[۲۷]. علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان ها، ص ۱۴۸.

فصل چهارم : سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان

۱- برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟^[۱]

آداب و رفتار پیامبران و شیوه ی برخورد انبیای الهی با مردم، دارای ویژگی خاصی است که برخی از آن را بیان می داریم:

۱. همیشه خود را جزئی از مردم و فردی از افراد جامعه به حساب آورده، هرگز در برخورد اجتماعی، امتیازی برای خود قائل نبودند. اگر افرادی در شخصیتشان غلو می کردند، این کار نه تنها مایه ی زنده شدن خوی استکباری در آنان نمی شد، بلکه بر تواضع و فروتنی انبیا می افزود. چنان که خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور فرمودند که:

ای پیامبر هرگاه در مقابل این گونه افراد قرار گرفتی، بگو من بشری بیش نیستم، تنها فرقی که با شما دارم این است که بر من وحی می شود؛ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^[۲]

۲. با هر طبقه ای از طبقات مردم به اندازه ی فهم و درکشان سخن می گفته اند؛ یعنی در مقام گفتار نیز سعی می کردند به کسی ظلم و ستم ننمایند. از شیعه و سنی این روایت وارد شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

﴿إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ﴾؛ ما گروه پیامبران با مردم به قدر عقلا ن سخن می گوئیم.^[۳]

۳. خصوصیت سوم این است که چون اصولاً مبعوث شدن به نبوت براساس هدایت به حق و بیان حق است؛ بنابراین خود انبیا باید از هرگونه گمراهی و انحراف از حق به دور باشند.

﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾؛ من هرگز گمراه کنندگان را در کار هدایت کمک نمی گیرم،^[۴]

یعنی در ارشاد و هدایت دیگران نه تنها خود از هرگونه گمراهی مصون و محفوظند، بلکه اگر در راه رشد و تعالی مردم کسی آنان را یاری نکند، به تنهایی این وظیفه را انجام خواهند داد و هرگز از افراد خاطی یا منحرف در این مسیر استفاده نمی کنند.

نکته ی بسیار دقیقی که می توان از این آیه استفاده کرد، این است که اگر هدف، حق است، وسیله و ابزار نیز باید حق باشد و این که هدف بتواند وسیله را توجیه کند، از منطبق دین و ادب و رفتار دینی به دور است.

بنابراین، هدف حق و باطل را می توان از طریق افراد آن هم شناخت و این یک الگوی بسیار خوب برای جوامع بشری خصوصاً نسل جوان است که طریق هدایت و مسیر ضلالت را از طریق افرادی که آن را تبلیغ می کنند بشناسند؛ چون رهبران هدایت و هادیان به حق، همیشه از انسان های پاک و دین دار، در راه تبلیغ دینشان استفاده می کنند، نه از افراد ناپاک و آلوده.

۴. ویژگی دیگر انبیا، رفتار آنان با مردم بود که در اجرای حق، کم ترین مسامحه و سهل انگاری از خود نشان نمی دادند و در احقاق حق از هیچ کس جز خداوند نمی ترسیدند.

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛ آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسیدند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند.^[۵] و یا عصیان نمی ورزند آنچه را که خدا به آنها امر کرده و آنچه را که بدان امر شدند انجام می دهند.^[۶]

هر چند که این دو آیه مربوط به فرشتگان است، ولی به طریق اولی انبیا و پیامبران را نیز شامل است.

۵. یکی از خصوصیات بارز تمامی انبیا که قرآن به نمونه های زیادی از آن اشاره کرده است، این بود که در اظهار حق، هیچ محدودیتی را از طرف مردم قبول نکرده و آن را بسیار روشن بیان می کردند، هر چند که مردم خوششان نیاید و به مذاقشان تلخ آید. و در راستای بیان حق، بی جهت از مردم جامعه و قوم خود تعریف و تمجید نمی کردند.

در حقیقت اگر چرب زبانی و سالوس صفتی را از طرف مردم نسبت به شخصیت و مقام خویش پذیرا نبودند، متقابلاً خودشان نیز در مقابل مردم، چرب زبان نبوده و بی جهت به آنها شخصیت نمی دادند. تمام تلاش و همت آنان این بود که حقیقت شخصیت افراد را بیان دارند و از دادن القاب دروغین و شخصیت تصنعی پرهیز نمایند.

در فرهنگ آسمانی اسلام، اعطای شخصیت کاذب به مردم برای حفظ موقعیت یا رسیدن به اهداف دنیوی، بسیار زشت و مذموم است و بیان واقعیت از هر امری مهم تر است. جهت روشن شدن مطلب برای قشر جوان جامعه و برای آشنایی بیش تر آنان به متون دینی، به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود. الف. در قرآن کریم از نوح پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می کند که به قومش خطاب کرد و گفت:

ای قوم من از شما ملک و مالی نمی خواهم، اجر من بر خداست و من هرگز آن مردم با ایمان را هر چند فقیر و بی قدر باشند از خود دور نمی کنم که آنها به ملاقات خدا می رسند؛ **﴿وَلَكِنِّي أُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾** ولی به نظر من شما مردم نادانی هستید. ^[۷]

ب. از زبان هود پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ﴾؛ شما فقط دروغ پردازید. ^[۸]

ج. از قول حضرت لوط عليه السلام نقل می کند که خطاب به قومش فرمود:

﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾؛ شما مردمی هستید که ظلم را از حد گذرانده اید. [۹]

د. و از حضرت ابراهیم عليه السلام حکایت می کند که به قوم خود فرمود:

﴿أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ اف بر شما و بر آنچه

که غیر از خدا می پرستید. آیا عقل خود را هیچ به کار نمی بندید؟ [۱۰]

همه ی این موارد و مشابه آن، از باب رعایت ادب در مقابل حق و پیروی از آن است.

پس برای انبیای الهی هیچ چیزی عزیزتر از حق نیست؛ هر چند که به نظر می رسد این برخوردها با آداب اسلامی و دینی منافات داشته باشد، ولی نباید این گونه برخوردهای واقع بینانه را خلاف ادب به حساب آورد.

نظر علامه طباطبایی رحمته الله این است که رفتار و سیره ی مسلّم و قطعی همه ی رسولان الهی بر این مبنا استوار بوده است که در تمام جهات زندگی در حرف و عمل (سیره ی قولی و عملی) ذره ای از حق فاصله نگیرند و در این طریق هیچ چیز را با حق مبادله نکنند، حتی جان خود را در طَبَقِ اخلاص می گذاشتند؛ چون هدف اصلی آنان احقاق حق و بیان واقعیات بود، در راه رسیدن به این هدف و مقصد خود هر طریقی که مطلوب تر بود پیش می گرفتند و اگر برای رسیدن به آن، راه های متعددی وجود داشت طریقی را طی می کردند که از هر جهت، بهتر و زیباتر باشد.

علامه با تدبّر و دقّت خاص در آیات اخلاقی قرآن در این باب می فرمایند: مثلاً اگر ممکن باشد هم به نرمی و هم با خشونت با مردم صحبت شود؛ البته به نرمی و مدارا صحبت می شود و اگر ممکن باشد در کار نیک هم عجله کرد و

هم گندی نمود؛ البته عجله خواهد شد. پس در باطل و حقی که آمیخته با باطل باشد ادب نیست. [۱۱]

۶. یکی دیگر از آداب انبیا که در برخوردها با مردم بدان توجه داشته، رعایت می کردند، برخورد و معاشرت مساوی و برابر با مردم و مبالغه در احترام اهل علم و تقوا بوده است. انبیای الهی مأمور بودند که با همه ی گروه های مردمی، ضعیف و قوی، امیر و اسیر، سلطان و رعیت، زن و مرد و کوچک و بزرگ، برخوردی یکسان داشته باشند، اما در عین حال موظف بودند که با عالمان تقوا پیشه و خدا ترس برخوردی ممتاز داشته باشند؛ چون معیار برتری و ملاک امتیاز در مکتب انسان ساز اسلام معرفت همراه با عمل و خداترسی است. پس هرگز نباید احترام به کسی به خاطر ثروت و مکننت و قدرت و منصبی که دارد باشد، چنانچه در بیش تر جوامع بشری و حتی در میان برخی از مسلمانان چنین چیزی شایع و رایج است. در بسیاری از آیات قرآن این موضوع آمده است که به برخی از آن آیات اشاره می شود.

در آیه ی ۱۳ سوره ی حجرات آمده است:

ای مردم، ما همه ی شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله کردیم تا یک دیگر را به آسانی بشناسید، بزرگوارترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست و خدا از حال شما کاملاً آگاه است. [۱۲]

و یا در آیه ی ۲۸ سوره ی کهف می فرماید:

و همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام، خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند وادار کن و یک لحظه از آن فقیران چشم می پوش که به زینت های دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که ما دل های آنها را از

یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه‌کاری پرداختند
متابعت نکن. [۱۳]

و در آیه ی ۵۲ سوره ی انعام می فرماید:
و آنان را که پروردگار خود را در صبح و شام می خوانند و رضای او را می
جویند از خود طرد نکن. [۱۴]

۷. رفتار و ادب دیگر انبیا که بسیار مورد توجه و تأکید قرآن کریم است،
برخورد کریمانه و بزرگوارانه ای است که آنها در مجادله و بحث علمی با کفار
داشتند. با توجه به این که از گفتن حق، هیچ ابایی نداشتند؛ اما هرگز در
بیاناتشان طعن و ناسزا یا فحش و سخره نمی توان یافت. با این که از دشمنان
خود بدترین و زشت ترین کلمات را می شنیدند؛ اما با بهترین بیان و
خیرخواهانه ترین گفتار به آنان پاسخ می دادند. به عنوان مثال وقتی آزر، عموی
حضرت ابراهیم علیه السلام او را تهدید نمود و گفت: اگر به بت های ما روی نیاوری،
تو را سنگسار خواهم کرد؛ در جواب به او می فرماید:

سلام بر تو، به زودی از پروردگار خود برایت طلب مغفرت می کنم؛ زیرا او
به من مهربان است. [۱۵]

و یا هنگامی که گروهی از قوم شعیب به او کافر شدند و گفتند که ما تو را در
سفاهت و نادانی می بینیم و ما تو را از دروغ گوین می پنداریم، او در جواب
گفت:

﴿يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَلْبَلَّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ ای قوم، من سفاهت ندارم لکن فرستاده ای هستم از
ناحیه ی رب العالمین. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما
خیرخواهی امین هستم. [۱۶]

و نیز در مقابل افرادی که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت کهانت و دیوانگی و شاعری می دادند خداوند دستور می دهد:

﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾. تو بیش تر پندشان بده،

به نعمت پروردگارت قسم که تو نه کاهنی و نه دیوانه. [۱۷]

در سراسر قرآن، حتی یک مورد نمی توان یافت که یکی از پیامبران الهی در مقابل آزار و اذیت های مخالفان خود، بدزبانی و فحاشی کرده باشد و این در حالی است که پیامبران، قوم خود را با الفاظی چون جاهل، غافل و کافر و ... مورد خطاب قرار می دادند. چرا که هرگز نباید بد زبانی و فحاشی را با بیان واقعیات که مردم خود را بدان ملقب می ساختند خلط نمود؛ چون بیان حقایق و واقعیات عین ادب است؛ اما بد زبانی و فحش دادن حتی به دشمنان دین بی ادبی است، و این همان دستور صریح قرآن کریم است که:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛﴾ به معبود کسانی که غیر خدا را می

خوانند دشنام ندهید. [۱۸]

خاتمه ی این قسمت از بحث را کلامی نورانی از علی عَلَيْهِ السَّلَام قرار می دهیم که به جمعی از صحابه اش که پیروان معاویه را در جنگ صفین دشنام می دادند فرمود:

﴿انی اکره لکم ان تکنوا سباین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر﴾. من خوش ندارم که شما فحاش باشید. اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمردید و حالات آنها را متذکر شوید به حق و راستی نزدیک تر و برای اتمام حجت بهتر است. [۱۹]

با تعلیمات مکاتب آسمانی و وجود چنین الگویی است که بزرگان علم

اخلاق و عرفان گفته اند:

بدی را بدی کردن سگساری است. اگر کسی بدی کند و انسان هم در برابر او بدی کند این سگ رفتاری است. زیرا اگر سگی، سگ دیگری را گاز بگیرد، این یکی هم او را گاز می گیرد. نیکی را نیکی کردن خرکاری است. اگر کسی به انسان نیکی کند و انسان هم در مقابل نیکی او نیکی کند. این کار مهمی نیست. زیرا یک الاغ وقتی که شانه ی یک الاغ دیگر را می خاراند او هم فوراً شانه ی این یکی را می خاراند. بدی را نیکی کردن کار خواجه عبد الله انصاری است. [۲۰]

باشد که این گونه از آداب و رفتار دینی انبیای عظام، الگوی تمام نمای حیات و زندگی ما مسلمانان، خصوصاً سرمشق واقعی نسل جوان قرار گیرد تا بدین واسطه بتوانند کمال و سعادت دنیا و آخرت را تحصیل نمایند؛ چرا که سعادت، فقط با عمل به تعالیم الهی که به واسطه ی پیامبران و رسولانش برای بشر فرستاده شده است، تضمین می شود.

۲- نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر کنید.

در کتاب های اخلاقی و آثار روایی، در سیره ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطالب زیادی نقل شده است که حدود دویست مورد آن را علامه طباطبایی رحمته الله در ضمن بحث روایی، در تفسیر المیزان به صورت مفصل بیان داشته اند: [۲۱]

۱. راوی می گوید از امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام خواستم که منطبق پیامبر اکرم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای من وصف کند، فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دایم در فکر بود. بسیار کم حرف بود و جز در مواقع ضرورت، تکلم نمی کرد و وقتی حرف می زد کلام را از اول تا به آخر با تمام فضای دهان ادا می کرد. خُلق نازنینش بسیار نرم بود؛ به این معنا که نه کسی را با کلام خود می آزد و نه به کسی اهانت می نمود؛ دنیا و ناملايمات آن، هرگز

او را به خشم در نمی آورد و وقتی که حقی پای مال می شد، از شدت خشم، کسی او را نمی شناخت. از هیچ چیزی پروا نداشت تا آن که احقاق حق می کرد. [۲۲]

۲. از امام حسین علیه السلام از وضع داخلی خانه و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خانواده اش سؤال کردند؛ در پاسخ فرمودند:

وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم می کرد: جزئی را برای عبادت خدا و جزئی را برای به سر بردن با خانواده و جزئی را به خود اختصاص می داد. و از جمله ی سیره ی آن بزرگوار این بود که در مقابل اهل علم و دانشمندان تواضع می کرد و هر کسی را به مقدار فضیلتی که در دین داشت احترام می نمود و نیازهایش را برطرف می ساخت. [۲۳]

۳. امام حسین علیه السلام از پدر بزرگوارش علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را از سخنان غیر مورد لزوم باز می داشت و با مردم انس می گرفت و آنان را از خود نمی رماند. بزرگ هر قومی را احترام می کرد. از مردم، حال مردم را می پرسید و هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می کرد. و هر عمل زشتی را تقبیح و توهین می نمود. در همه ی امور، میانه رو و معتدل بود و افراط و تفریط نمی کرد. از غفلت مسلمین و انحرافشان ایمن نبود. [۲۴]

۴. سید الشهداء علیه السلام می فرماید: پدر بزرگوارم حضرت علی علیه السلام درباره ی

ادب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جلسات فرمودند:

دایم خوش رو و نرم خو بود. خشن و درشت خو و فحاش و عیب جو و مداح نبود. خود را از سه چیز پرهیز می داد: نخست. هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی کرد؛ دوم. هرگز لغزش و عیب هایش را جست و جو نمی نمود؛ سوم. هیچ وقت حرف نمی زد مگر در جایی که امید ثواب در آن می داشت. [۲۵]

۵. غزالی، در احیاء العلوم، در باب اخلاق پیامبر اکرم ﷺ گوید:

پیامبر ﷺ همیشه دعا می کرد که خداوند او را به محاسن آداب و مکارم اخلاق مزین گرداند و می فرمود: «اللهم حسن خلقی و خلقی؛ خدایا خلقت و خوی مرا نیکو گردان» و می فرمود: «اللهم جنبنی منکرات الاخلاق؛ خدایا خوی های زشت را از من دور ساز.» سپس خداوند دعای او را مستجاب نمود و فرمود: «ادعونی استجب لکم» [۲۶]

۶. سعد هشام گوید:

از یکی از زنان پیامبر اکرم ﷺ در مورد اخلاق او پرسیدم، گفت: «آیا قرآن نمی خوانی؟» گفتیم: «بلی می خوانم»؛ گفت: «خوی پیغمبر قرآن بود.» [۲۷]

۷. در کافی به سند خود از طلحه بن زید از امام صادق ع روایت کرد که

فرمود:

رسول خدا ﷺ بیش تر اوقات رو به قبله می نشست. [۲۸]

۸. در اهمیت دادن به نماز و فضیلت اول وقت آن بسیار تأکید داشتند. در

بحار الانوار، علامه مجلسی روایتی از عایشه نقل می کند که گفته است:

رسول خدا ﷺ برای ما و ما برای او سخن می گفتیم، همین که موقع نماز می شد، حالتی به خود می گرفت که گویی، نه او ما را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم. [۲۹]

۹. نقل است که وقتی آیه ی شریفه ی ﴿حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ

الْجَاهِلِينَ﴾ [۳۰] نازل شد، حضرت پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

خدای تعالی، مرا ادب نمود به تمام مکارم اخلاق و صفات پسندیده؛ و بزرگ ترین افراد با ادب نسبت به خداوند، همانا پیامبران و اوصیا و کسانی که رفتارشان همانند آنها باشد هستند. و بالاتر از همه ی ایشان از لحاظ اخلاق و

ادب، پیغمبر ما ﷺ است؛ چنان که خداوند در حقش فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛^[۳۱] ای حبیب ما، اخلاق نیکوی تو از همه لحاظ عظیم و بزرگ است». ^[۳۲]

این خلیقات و آداب نه تنها در شخصیت پیامبر اکرم ﷺ در تمام طول عمر شریفش هویدا بود، بلکه در اهل بیت پاکش نیز جلوه و تجلی یافته و همه ی ائمه ی طاهرین علیهم السلام را مزین ساخته است. به عنوان نمونه یک مورد از این ادب بلند الهی را مورد اشاره قرار می دهیم و آن هم وصیت امیر بیان علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش، امام حسن مجتبی علیه السلام است که او را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

ای پسر من، بهره و نصیب خود را کاملاً از ادب بگیر و دل را آماده کن برای ادب؛ زیرا دل بزرگ تر است از این که پلیدی وارد آن گردد. بدان که هر وقت فقیر شدی، ادب، تو را بی نیاز گرداند و می توانی به خوبی زندگانی کنی و اگر در شهر و دیار غربت رفتی، رفیق و مصاحب و دوست با وفای دوست (یعنی با داشتن ادب، ترس و وحشتی نخواهی داشت). ای پسر من، ادب سبب زیاد شدن عقل و باعث پاکی و زیرکی قلب و منشأ فضیلت و بزرگواری است. بدان که دوست واقعی برای کسی به سبب مال و ریاست پیدا نشود؛ بلکه ادب است که تکیه گاه مرد و دلیل عقل و راه نمای صفات و اخلاق نیکوی او می باشد و هر که ادب ندارد، حیوان بی مصرفی بیش نیست». ^[۳۳]

پس اگر واقعاً به دنبال آن هستیم که خود را مؤدب ساخته و با ادب نفس به کمالات و فضایل دست یابیم، باید پیرو این الگوهای اخلاقی باشیم و به آنان تأسی نماییم.

پی نوشت ها :

- [۱]. در این قسمت از تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵۵ استفاده شد.
- [۲]. سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.
- [۳]. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۴، باب ۳ و ص ۸۵، ح ۷، باب ۱.
- [۴]. سوره ی کهف، آیه ی ۵۱.
- [۵]. سوره ی نحل، آیه ی ۵۰.
- [۶]. سوره ی تحریم، آیه ی ۶.
- [۷]. سوره ی هود، آیه ی ۲۸.
- [۸]. سوره ی هود، آیه ی ۵۰.
- [۹]. سوره ی اعراف، آیه ی ۸۱.
- [۱۰]. سوره ی انبیا، آیه ی ۶.
- [۱۱]. رک: المیزان، ج ۶، ص ۳۰۲.
- [۱۲]. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.
- [۱۳]. وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.
- [۱۴]. وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.
- [۱۵]. قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا. (سوره ی مبارکه ی مریم، آیه ی ۴۷).
- [۱۶]. سوره ی اعراف، آیه ی ۶۸.
- [۱۷]. سوره ی طور، آیه ی ۳۱.
- [۱۸]. سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۸.
- [۱۹]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت ۲۰۶.
- [۲۰]. مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق، به نقل از خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۳.
- [۲۱]. المیزان، ج ۶، ص ۳۰۴، بحث روایی.
- [۲۲]. همان.

- [۲۳]. همان، ۳۰۹-۳۰۴.
- [۲۴]. همان.
- [۲۵]. همان.
- [۲۶]. ترجمه احیاء العلوم، ج ۲، ص ۷۷۱.
- [۲۷]. همان.
- [۲۸]. المیزان، ج ۶، ص ۳۱۶، حدیث ۳۰.
- [۲۹]. همان، ص ۳۳۶، حدیث ۱۵۹.
- [۳۰]. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۸.
- [۳۱]. سوره قلم، آیه ی ۵.
- [۳۲]. دیلمی. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۱۹۴.
- [۳۳]. همان، ص ۱۹۵.

فصل پنجم : نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی

۱- قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟

بعد از تبیین دو طریق عمومی که قبلاً برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس، بیان گردید؛ علامه رحمته الله شیوه ی دیگری را ارائه می کنند که اختصاص به قرآن و اسلام دارد و در هیچ یک از کتاب های آسمانی یافت نمی شود و آن، نوع خاصی از تربیت است که جایی را برای رذایل اخلاقی باقی نمی گذارد.

ادعای علامه رحمته الله این است که اگر کسی خود را با آموزه های قرآن و تعالیم و احکام آن تربیت نماید، تمامی زشتی ها و پلیدی ها از باطنش زدوده می شود و دائماً با صفای باطن و عزت نفس و رفتاری شایسته به زندگی و حیات خویش ادامه خواهد داد. و آن شیوه ی سوم این است که:

هر عملی از اعمال و رفتار آدمی برای دو منظور انجام می گیرد: یا برای رسیدن به عزت و سربلندی آن عمل را انجام می دهد و یا به خاطر ترس از نیرویی آن را انجام می دهد تا از شر آن نیرو در امان بماند. قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدا می داند: ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ تمام عزت از آن خداست. [۱] و هم قدرت و نیرو را منحصر در او کرده و فرمود: ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ تمام نیرو از آن خداست. [۲]

اگر کسی با علم و اعتقاد به این دو نکته، عملی را انجام دهد، هرگز انحرافی در رفتار و اخلاقش آشکار نخواهد شد. [۳] پس بهترین و ساده ترین راه برای اصلاح اخلاق جوانان این است که با شناخت و معرفت و اعتقاد و ایمان به خالق متعال، مانع ورود رذایل اخلاقی در دل شوند؛ یعنی نگذارند رذایل اخلاقی در قلب جای گیرد و سپس به فکر زدودن و پاک کردن آن برآیند. از طریق دفع، اخلاق خویش را اصلاح نمایند نه از طریق رفع. این کار کودکان و جاهلان

است که با عمل کودکانه و جاهلانه ی خود، قلمی به دست گرفته و بر روی کاغذ سفید شفاف، خطوط نامعلومی می کشند و بعد از مدتی که فهمیدند و بالغ و عاقل شدند، می خواهند آن خطوط را پاک نموده و مطالب زیبا یا نقاشی زیبایی را ترسیم نمایند؛ در این صورت قطعاً آن کاغذ شفاف، به سفیدی و شفافیت ابتدایی خود باز نمی گردد؛ چنان که میمون بن مهران نقل می کند:

چون بنده گناه کند نقطه ای سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند زدوده شود و اگر به گناه باز گردد، آن نقطه زیادت شود تا به حدی که دل را پوشاند؛ و آن را رین و آلودگی گویند.^[۴]

پس بهترین راه برای نسل جوان، همین راه است و اگر این راه ممکن نبود، دو شیوه ی قبلی مورد توصیه ی رهبران دینی است.

۲- روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟

همه ی ادیان برای رسیدن به اهداف خویش، برنامه هایی را در مسیر تعلیم و تربیت نسل جوان که نسل کارآمد هر جامعه می باشد ارائه نموده اند. اسلام برخلاف همه ی مکاتب، در این زمینه دارای برنامه ی مدون و جامعی است. در تعالیم تربیتی اسلام، بیش از آن که بر احساسات و عواطف تکیه شود و هدفش تربیت انسان های احساسی باشد، بر مبنای عقل و اندیشه بنا شده است و به جنبه ی عقلانی انسان توجه و تأکید بیش تری دارد. البته در شیوه ی تربیتی اسلام، صرفاً یک سری کلیات عقلی بیان نشده است، بلکه درباره ی عمل و جنبه ی رفتاری و ادب انسانی بیش تر سخن به میان آمده است.

شارع مقدس اسلام در تعلیم گروندگان خود، اکتفا به بیان عقلی و قوانین عمومی نکرده، بلکه مسلمین را از همان ابتدای تشریفشان به اسلام به عمل واداشته، آن گاه به بیان لفظی پرداخته است.^[۵]

بنابراین، یکی از شرایط مهم تعلیم و تربیت صحیح، مطابقت کردار با گفتار است. وقتی معلم یا مربی چیزی را به متعلم می آموزد، باید به همان مقدار عامل باشد وگرنه گفتار او اثر چندانی نخواهد بخشید.

این که بسیاری از مربیان در تربیت فرزندان و یا معلمان و مربیان در تعلیم نوجوانان و جوانان توفیقی به دست نمی آورند، سرش را در همین نکته باید جست که آنان به گفته های خویش در مقام عمل پای بند نیستند. کسی که به گفته های خویش عمل نکند، کلامش تأثیری در دیگران نمی گذارد و این که می بینیم دل های مردم از شنیدن مواعظ برخی از اشخاص، نرم نمی شود و نفوسشان مطیع نصایح آنان نمی گردد، به خاطر عمل نکردن واعظان به گفتارشان است؛ زیرا دیگران در صحت گفته هایشان تردید می کنند و می گویند اگر گفتار و سخنان آنان حق است، پس چرا خود عمل نمی کنند؟

پس یکی از مهم ترین شرایط تربیت صحیح این است که مربی، دارای صفاتی باشد که دیگران را به تخلق به آن فرا می خواند؛ زیرا انسان ترسو نمی تواند شاگردی شجاع تربیت کند، یا استادی متعصب و لجوج، دانشمندی آزاده تحویل جامعه دهد. این شیوه دقیقاً همان روشی است که در متون دینی (آیات و روایات) آمده است.

کلام شیوای علی علیه السلام در نهج البلاغه این است که:

﴿من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم﴾؛ هر کس که خود را پیشوا و رهبر مردم سازد، باید پیش از آموختن به مردم، به آموزش خویش پردازد و باید با روش و عمل خود به جامعه ادب آموزد، پیش از آن که ادب را با زبان به دیگران بیاموزد. کسی که

خود را علم بیاموزد و ادب نماید، از کسی که به تعلیم مردم و تأدیب آنان می پردازد (و خویشان را فراموش کرده است) به احترام سزاوارتر است.^[۶]

و نیز در بیانی دیگر فرمودند:

﴿إيها الناس اذا علمتم فاعلموا بما اعلمتم لعلكم تهتدون انّ العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذي لا يستفبق عن جهله بل قد رأيت انّ الحجة عليه اعظم والحسرة ادوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتحير في جهله و كلاهما حائر بائر﴾؛ ای مردم، چون عالم شدید، به علمتان عمل کنید تا هدایت شوید. عالمی که برخلاف علمش عمل کند، چون جاهل سرگردانی است که از نادانی بیدار نشده، بلکه حجت بر او از حجت بر جاهلی که متحیر است زیادتر است و هر دو سرگردان و بی ثمرند.^[۷]

سلیم بن قیس گوید: از امیر المؤمنین علی عليه السلام شنیدم که از پیامبر بزرگوار اسلام صلى الله عليه وآله وسلم نقل می کرد:

دانشمندان بر دو قسمند: دانشمندانی که علم را به کار بسته و به آن عمل می کنند که بسیار روشن است که این گروه رستگارند؛ و دیگر عالمانی که به علم خویش عمل نمی کنند؛ همانا اهل جهنم از بوی عالمی که اهل عمل نبوده در اذیت هستند و میان دوزخیان، ندامت و حسرت آن کس سخت تر است که در دنیا شخصی را به سوی خدا دعوت کند و او بپذیرد و عمل کند و به بهشت برود ولیکن دعوت کننده در اثر عمل نکردن و پیروی از هوای نفس و طولانی کردن آرزویش به جهنم برود.^[۸]

علاوه بر روایات، آیات متعددی در این زمینه وارد شده که به دو آیه اشاره می شود:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾؛ آیا کسی که به حق و حقیقت راه یافته، سزاوارتر است به این که پیروی اش کنند، یا کسی که راه خود را نیافته و دیگران باید او را هدایت کنند؟! [۹]

و یا می فرمایند:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ آیا مردم را به نیکی و احسان دعوت می کنید و خود را فراموش می نمایید؟! [۱۰]

علامه رحمته الله می فرمایند:

با این وصف، افراد پلید که شاید سخنان زیبایی بر زبان آورند، ولی در تعلیم و تربیت دیگران جز افرادی مثل خود نمی توانند تربیت نمایند و انسان های منافق هم چنین. [۱۱]

بنابراین، کسی که به گفته های خود ایمان ندارد و به آن عمل نمی کند، امیدی در او نیست که در تربیت دیگران موفق باشد. بیش ترین عیب و اشکال مسائل تربیتی ما در همین نکته نهفته است که متأسفانه توجه چندانی به آن نمی شود.

پس بهترین شیوه ی تربیتی جوانان و نوجوانان در دو نکته نهفته است: یکی ایمان و اعتقاد به سخنانی که بر زبان جاری می سازیم و دیگر، عمل کردن به طریقه ای که به متعلمان خویش می آموزیم. اگر این دو شرط در هر مربی یا معلمی وجود داشت، امید به خیرش هست و در غیر این صورت، امید چندانی در موفقیت یا در رساندن خیر به دیگران برای چنین شخصی وجود ندارد.

پس در دین به جوانان و نوجوانان توصیه شده است که در این بُعد خود را تقویت نمایند و کسانی را مربی و الگوی خویش قرار دهند که از حیث عملی

انسان های وارسته ای باشند، نه این که صرفاً عالم باشند؛ بلکه اگر عالمند، عالم عامل باشند.

شاید بهترین شیوه و زیباترین طریقه ی تعلیم و تربیت در مکتب انسان ساز اسلام، داستان موسی و خضر پیامبر و چگونگی برخورد این استاد و شاگرد در مقابل یک دیگر است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر این داستان، نکاتی را متذکر می شود که بسیار حایز اهمیت است.

آغاز تا بیان این داستان سرشار از ادب است. اول این که حضرت موسی علیه السلام کلام خود را به صورت استفهام آورده و گفت: آیا می توانم تو را پیروی کنم؟ دوم این که همراهی خود با او را به نحو پیروی و متابعت یاد کرد نه همراهی و مصاحبت. سوم این که پیروی خود را مشروط به تعلیم نکرد، بلکه گفت تو را پیروی می کنم باشد که مرا تعلیم دهی. چهارم این که خود را رسماً شاگرد او خواند. پنجم این که علم او را تعظیم نمود و به خداوند نسبت داد و گفت از آنچه تعلیم داده شده ای و نگفت از آنچه می دانی. ششم این که علم او را به کلمه ی رشد مدح نمود. هفتم آن که پاره ای از علم خودت را به من تعلیم بده. هشتم این که دستورات خضر را امر او نامید و بدین وسیله، شأن استاد خود را بالا برد. نهم این که گفت ان شاء الله چنین خواهم کرد و با این لفظ، رعایت ادب را نسبت به خداوند ادا کرد.

در مقابل، استادش نیز با رعایت ادب، اولاً با صراحت او را رد نکرد بلکه با اشاره فرمود: تو توانایی دیدن کارهای مرا نداری. ثانیاً وقتی موسی وعده داد که مخالفت نکند، او امر به اطاعتش نکرد. ثالثاً به طور مطلق از سؤال، او را نهی نکرد. [۱۲]

این گونه برخورد استاد و شاگرد می تواند بهترین شیوه ی تعلیم و تربیت و کامل ترین روش اخلاقی برای همه ی معلمان و متعلمان قرار گیرد.

۳- ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟

همه ی رفتارها و عمل کردهای انسان، ناشی از عقاید و ایمانی است که او نسبت به معاد و مبدأ دارد؛ اما این که تأثیر این ایمان تا چه حد است، محل تأمل است.

در این که آیا ایمان به قیامت، اثر اخلاقی بر جای می گذارد یا خیر، دو اشکال مهم وارد شده است: یک اشکال این است که اگر ایمان در رفتار مؤثر باشد، پس چرا برخی از معتقدین به خدا و قیامت، رفتاری عادلانه و برخوردی خدا پسندانه و اخلاقی دینی ندارند؟ اشکال دیگر این است که ایمان به قیامت موجب انحطاط و عقب ماندگی و مانع پیشرفت تمدن بشری می گردد؛ چون ذکر و یاد مرگ به انسان اجازه نمی دهد که به فعالیت های اجتماعی دست زند. پس تأثیر ایمان یک تأثیر منفی است نه مثبت.

قبل از تبیین بحث، ابتدا پاسخ این دو شبهه را داده، سپس وارد اصل موضوع می شویم.

پاسخ اشکال اول این است که رفتار ناشایست از فردی که دارای اعتقاد و ایمان به خدا و قیامت است، دلیل بر بی اعتقادی او نیست؛ بلکه دلالت بر ضعف ایمان وی دارد. شکی نیست که ایمان دارای مراتب است و به مقدار درجه و مرتبه ی ایمان، تأثیراتی در رفتار حاصل می شود. هر چه ایمان و اعتقاد قوی تر و مستحکم تر باشد، مطابقت عمل با آن بیش تر است و هر چه قدر پایه ی اعتقادی ضعیف تر باشد، پیوند عمل با ایمان کم تر است. بنابراین، عمل با اعتقاد پیوند و ارتباط نزدیک دارد و این پیوند دارای مراتبی است.

پاسخ اشکال دوم این است که اعتقاد به آخرت نه تنها موجب انزوا و دوری فرد از اجتماع و یا باعث رکود اخلاقی فرد نمی شود، بلکه بهترین عامل و انگیزه برای نشاط و شادابی زندگی و هدفمند شدن حیات انسانی می گردد. این ادعا، هم با منطق و عقل قابل اثبات است و هم با نقل.

دلیل عقلی بر اثبات کلام ما این است که هرگاه دو قانون وجود داشته باشد که یکی محدود به زندگی مادی انسان باشد و شامل نیازهای چند روزه ی دنیا بشود و همه ی هستی او را در این دنیا فرض نماید و قانون دیگری هم باشد که همه ی نیازهای او را لحاظ نموده و جنبه های معنوی و روحی را علاوه بر ابعاد مادی او مورد توجه قرار دهد، قطعاً عقل، آن قانونی را پذیرا است که کلی تر و عام تر باشد، و وقتی قانونی حیات را جاوید می داند برای ساختن آخرتی بهتر، باید در دنیا به دنبال خیر و منفعت رساندن به خلق خدا بود.

دلیل نقلی ما این است که آیات و روایات زیادی وجود دارد که با صراحت بیان می کنند حیات طیبه و پاک در پیروی از قوانین الهی و تعالیم انبیاست. اگر انسان بخواهد به کمال و سعادت برسد، لازمه اش تبعیت از قوانینی است که خداوند برای او تشریح نموده است، نه مقررات و قوانینی که ساخته و پرداخته ی فکر بشر باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به چیزی فرا می خوانند که مایه ی حیات شماست.^[۱۳]

یعنی دعوت اسلام، در حقیقت دعوت به سوی حیات اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و معنوی و در یک جمله، دعوت به سوی زندگی واقعی انسانی است.

پس آیین آسمانی، حیات انسانی را یک زندگی جاوید و بی نهایت تشخیص می دهد که هرگز با مرگ قطع نشده و برای همیشه باقی و پایدار است؛ به گونه ای که خوش بختی و بدبختی آن سرای وی به تناسب صلاح و فساد اعمال این سرای اوست و به همین جهت برای انسان برنامه ی حیات تعقلی تنظیم می کند نه حیات عاطفی. [۱۴]

قوانین الهی به تمام ابعاد وجودی انسان توجه دارد و به همین خاطر آنان که به این قانون پایبند بوده باشند، از هر جهت یک انسان کامل و واقع بین خواهند بود. چنین قانونی نه تنها در فکر و روح تأثیر می گذارد بلکه در اعمال فردی و اجتماعی انسان مؤثر واقع می شود.

تأثیر همین ایمان است که جلوی افراط در مادیت و شهوت پرستی و خودکشی و ... را می گیرد و بسیار روشن است که چنین اعتقادی هرگز مانع نشاط کار و فعالیت اجتماعی و بروز رفتارهای اخلاقی نخواهد شد؛ [۱۵] بلکه بهترین شادابی و امید را در تمامی ابعاد زندگی انسان به ارمغان خواهد آورد.

۴- اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی علیهم السلام بر دیگران برتری دارند؟

در میان ادیان و مذاهب، دینی موفقیت بیش تری دارد که از هر جهت کامل تر باشد. شریعتی قادر است انسان های با فضیلت و شخصیت های نمونه تربیت نماید که کم ترین تبعیض و بی عدالتی در آن نباشد.

یکی از شبهاتی که در مجامع علمی دانشگاهی و حوزوی مطرح می شود، این است که اگر شما ادعا دارید اسلام، تنها دین نجات بخش انسان هاست و هیچ ظلم و بی عدالتی در آن نبوده، هیچ فرقی میان سیاه و سفید، پادشاه و رعیت، قوی و ضعیف و عرب و عجم نیست، پس چرا فرزندان امام علی

علیه السلام و سادات علوی، در دین اسلام بر دیگران امتیاز و برتری دارند؟ آیا این امتیاز سادات، برخلاف آیه ای نیست که ملاک برتری افراد را خدا ترسی و تقوا و اعمال صالح می داند؟ چگونه از یک طرف شعار عدالت خواهی سر می دهید و از طرف دیگر، سادات را بر دیگران امتیاز می بخشید؟

این یکی از شبهاتی است که طرح آن برای نسل جوان جامعه به جهت عدم اطلاع کافی آنان می تواند منشأ برخی از انحرافات اعتقادی و اخلاقی گردد. به همین خاطر پاسخ این شبهه را آن گونه که در قرآن آمده، از دیدگاه علامه رحمته الله بیان می نمایم.

در پاسخ به این پرسش باید گفت که هیچ تردیدی وجود ندارد که اسلام، دین عدالت است و هیچ شریعتی در مقام ادعا و عمل در این زمینه نمی تواند با اسلام برابری نماید.

رهبران دینی در اسلام، هم شعار عدالت اجتماعی، اصلی ترین شعارشان بوده و هم در مقام عمل کم ترین تخطی از آن نداشته اند؛ چنان که دوست و دشمن در عدالت حضرت علی علیه السلام شهادتش را به خاطر شدت عدالتش می دانند؛ اما با همه ی این اوصاف، ریشه ی برتری و امتیاز گروهی خاص (سادات) بر دیگران، به جهت آیه ای در قرآن است که به موجب آن، خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده که از مردم بخواهد با خویشاوندان وی معامله ی دوستی و مودت نمایند. ^[۱۶] سر و حکمت این درخواست خدای تعالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رحلت او مشخص شد که آن ظلم ها و ستم هایی بود که در طول تاریخ با نسل هیچ رهبر و پیشوایی نشده است. سلسله ی سادات، قرن ها هیچ گونه تأمینی نداشتند، کشته می شدند و سرهای بریده ی ایشان را به عنوان ارمغان از شهری به شهری دیگر می بردند، آنان را زنده زنده دفن می کردند و

دسته دسته در پی ساختمان ها و دیوارها می گذاشتند، آنان را زندانی و مسموم می کردند. سال ها گذشت تا این که شیعه استقلال یافت و توانست در احترام سادات بکوشد. [۷۷]

اکنون نیز شیعیان خصوصاً سادات در برخی از کشورها از دست دشمنان در امان نیستند و امنیت جانی و مالی ندارند؛ مثلاً در پاکستان افراد سپاه صحابه، برخی از روزها در کنار جاده کمین می زنند و اتوبوس را متوقف می کنند و مسافران را بازدید کرده، کارت شناسایی آنان را نگاه می کنند؛ اگر اسم کسی «علی» باشد، در کنار خیابان او را گردن می زنند.

پس اگر خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: به مردم بگو که: «اجر و پاداش رسالت، دوستی با اهل بیت من است» به جهت این بوده است که خداوند می دانست با اهل بیتش بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه برخوردی خواهند نمود. بنابراین به خاطر کاستن از آن ستم ها چنین کلامی را بر رسولش وحی نموده است، و این به معنای نابرابری و بی عدالتی در شریعت شمرده نمی شود. چون خداوند فرموده است که از حیث حقوق اجتماعی، آنان از دیگران برترند و هرگاه خطا و معصیتی و یا جرم و جنایتی را انجام دادند، نباید مجازات گردند و یا خداوند در قیامت معاصی شان را نادیده می گیرد و آنان را از عذاب خویش نجات می دهد.

۵- آیا علل انحراف جوانان تحصیل کرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟

پرسش این است که چرا جوانانی که به دنبال تحصیل علم می روند و بر معلومات خود می افزایند، نه تنها بر معرفت دینی و اعتقادات مذهبی شان افزوده نمی شود، بلکه به مراتب، از اعتقاد دینی شان کاسته می شود؟ آیا نمی توان

منشأً این روی گردانی یا تزلزل اعتقادی برخی از جوانان را از ناحیه ی دستورات و تعالیم دین، که با دنیای مدرن امروز، قابل تطبیق نیست دانست؟ این اشکالی است که بعضی از متفکران و روشنفکران ما مطرح می نمایند و به تبع آنها، عده ای از جوانان که آگاهی چندانی از معارف دینی و مذهبی ندارند با صراحت می گویند که اگر مسلمانان در کشورهای اسلامی، همیشه عقب مانده اند، به خاطر قوانین و مقرراتی است که محدود بوده، پاسخ گوی مسائل امروز جوامع انسانی نیست و گرنه اگر قانون شرع و تعالیم دینی، مسلمانان را در مقام اعتقاد و عمل محدود نمی ساخت، کشورهای شرقی مسلمان، همانند جوامع غربی پیشرفت های چشم گیری می داشتند.

هرگاه شخصی چند فرمول ریاضی را فرا بگیرد، هرگز نخواهد توانست همه ی مسائل ریاضی را با همان چند فرمول خاص حل کند و اگر مسائل متعددی به او بدهند که هیچ ارتباطی با فرمول هایی که آموخته است نداشته باشد، نمی تواند بگوید که علم ریاضی پاسخ گو نبوده و علمی محدود است، پس باید به سراغ علم دیگری رفت. این که جوانی به دنبال تحصیل علوم فیزیک و شیمی و ریاضی و ... برود و مراحل عالی این علوم را هم سپری کند، چه ارتباطی با معرفت او در علوم دینی دارد؟! بله اگر او با کسب علوم در رشته های مختلف به سراغ علوم دینی برود، خیلی بهتر و آسان تر دین را فهم و درک می کند، اما اگر با مسائل دینی و علوم مذهبی سر و کار نداشته باشد، ذره ای بر معرفت دینی او اضافه نمی شود.

اگر کسی قطره ای از آب زلال دریای معارف دین را چشیده باشد، به خوبی خواهد دانست که در اسلام کم ترین کاستی وجود ندارد و احکام دین، نه تنها

برای جوامع مدرن امروز، بلکه پاسخ گوی همه ی نیازهایی است که تا روز قیامت برای بشر مطرح خواهد بود.

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ ما هیچ چیزی را در قرآن فرو گذار نکردیم. [۱۸]

قطعاً برای انسان ها هیچ نیازی وجود نخواهد داشت که تعلیمات دینی در اسلام، آن نیاز را پاسخ نداده باشد؛ چون در این صورت مفهومی آن است که دین کامل نیست و این با نص صریح قرآن مخالف است.

علامه رحمته الله ضمن بیان این نکته که روی گردانی جوانان تحصیل کرده ی مسلمان، به خاطر قوانین دینی نیست، می فرمایند:

ادیان آسمانی و به خصوص دین اسلام از یک حیات ابدی و سرمدی انسان و ارتباط جهان انسانی با ماورای طبیعت بحث می کند و این طرز بحث، چه ارتباطی به علم و صنعت امروز دارد؟ موضوع بحث علم امروزی، ماده و خواص ماده است و صنعت امروزی، کار به ماورای ماده ندارد. و دلیل این که روگردانی جوانان تحصیل کرده از دین به جهت نقص در دین نیست، این است که دروغ و خیانت و چاپلوسی و بی عفتی و بی بند و باری در میان بعضی از جوانان تحصیل کرده ی ما دایر است و این خود گواه است که آنان غالباً با هرگونه پاکی و راستی و درستی، دشمن می باشند، نه تنها با دین؛ و از طرف دیگر عده ی کثیری از جوانان تحصیل کرده داریم که با اخلاق پسندیده، آراسته و به معارف، آشنا و به همان قوانین (به اصطلاح عقب افتاده) عامل هستند و هیچ گونه تضادی نمی بینند و هرگز در زندگی احساس رنج نمی کنند. [۱۹]

اگر این شبهه، یک شبهه ی منطقی و اشکال به جایی بود، لازم بود که همه ی جوانان تحصیل کرده، از دین برمی گشتند؛ در حالی که بسیاری از افرادی که مدت

ها حتی در جوامع غربی تحصیل می کنند، به جای کاسته شدن از ایمانشان، بر تعهد و اعتقادات دینی آنان افزوده می شود.

پس در حقیقت، گناه اعراض جوانان تحصیل کرده ی مسلمان ما از دین، به گردن طرز تعلیم و تربیت فرهنگی و اولیای بی عنایت و وظیفه شناس فرهنگی ما است، نه به گردن قوانین دینی و فضایل انسانی و مقررات اخلاقی.

[۲۰]

بنابراین باید نقص را از جانب خود بدانیم نه از طرف دین. اگر ما نتوانستیم در بُعد معرفت دینی، اندیشه ی خود را ارتقا بخشیم و نیز در مقام عمل پای بندی از خود نشان دهیم، منطقی نخواهد بود که عیب و نقص را به اسلام نسبت دهیم که بهترین و کامل ترین دین است.

۶- چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟

یکی از دغدغه های هر انسان عاقلی این است که چه تدبیری بیندیشد تا آینده ی سعادت‌مندی داشته باشد، چه اعمالی را انجام دهد تا در دنیای پس از مرگ در میان آتش الهی نسوزد؟

آیا عمل به ظواهر دین، کافی است که انسان وارد جهنم نشود و آیا عقیده و عمل به برخی از جوانب دین که به سود و نفع ما است و ترک ابعاد دیگر آن، که شاید با مصالح مادی ما سازگار نباشد، می تواند ما را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون ساخته، مایه ی رهایی مان از جهنم گردد؟

در میان کشورهای شرقی مسلمان، کم نیستند افرادی که در عمل به دین، عقل شخصی خود را به جای حق، معیار قرار می دهند و فکر می کنند دین همان است که آنان می فهمند، نه آن که رهبران آن گفته اند.

بسیاری از ما مسلمانان که در بُعد فردی تعالیم دین، بلکه در بُعد اجتماعی آن به خطا می رویم، به خاطر همین تقدم معیار عقل بر حق و حقانیت دین است که سعی نکرده ایم دین را از اهلش بگیریم تا از افراط و تفریط در امان بمانیم. و تا زمانی که افراد عادی، رهبران الهی و پیشوایان دینی را الگوی عملی در زندگی و حیات اجتماعی خود قرار ندهند، بسیار بعید است که بتوانند از آتش جهنم رهایی یابند.

اگر تاریخ اسلام از زمان نبی مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا به امروز مطالعه شود، به خوبی روشن می شود که گمراهان چه کسانی بودند و گمراهی و انحراف، بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر چه چیزی بوده است. هیچ تردیدی برای عالمان دینی، حداقل علمای شیعه وجود ندارد که منشأ گمراهی و ضلالت و تمام علت تفرقه و جدایی میان مسلمین، در این نکته نهفته بود که عقل را مقدم بر حق قرار داده، با دستورات صریح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت نمودند. از زمان بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این اصل کلی وجود داشته است که هرگاه مردم از رهبران الهی و دینی اطاعت کرده اند، منسجم بوده اند و در نتیجه ی آن، بزرگ ترین تمدن تاریخی را برای بشریت به وجود آورده اند و هر زمان که این معیار را از دست داده اند رو به ضعف و سستی گراییده اند.

علامه طباطبایی و امام خمینی رحمتهما اللهُ در این زمینه، نظر و اندیشه ی واحدی را ابراز کرده اند. عقیده ی علامه این است که اگر اهل جهنم به سخن پیامبران و رسولان خود گوش می دادند و در مقام عمل به آنها التزام داشتند و در برابر راهنمایی و هدایت آنان خاضع بودند، هرگز وارد جهنم نمی شدند. [۲۱]

در آیات بسیاری خداوند این نکته را متذکر می شود که انسان باید در روش زندگی فردی و اجتماعی، تابع حق باشد نه تابع هوی و هوس؛ حکم عقل سلیم

را بپذیرد نه عقل توأم با خیال و وهم را، اگر چنین نکند باید منتظر روزی سخت و عذابی دردناک و ناگوار باشد. نه تنها دین حق و گرایش به آن یک امر فطری است، بلکه وجود حاکمیت دین هم امری است فطری.

مسئله ی ولایت و رهبری مسئله ای است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی تواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود آن را درک می کند و از بدیهیات فطرت است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حال حیات خود شخصاً به سرپرستی جامعه ی اسلامی پرداخته و در همه ی شئون مختلف زندگی مسلمین، افرادی را برای ولایت و قضاوت و تعلیم و تربیت و تبلیغ دین می گماشت.

مسئله ی ولایت یکی از مواد و اساس شریعت است که مانند سایر مواد مشروعی دینی برای همیشه در جامعه ی اسلامی باید زنده باشد. [۲۲]

همه ی این توجهات برنامه ی دین به امور مسلمین و شئون اجتماعی مردم برای نجات آدمیان از گمراهی و ضلالت و در نتیجه رهایی آنان از آتش دوزخ است؛ چون هیچ یک از تعالیم دین بدون حکمت نبوده، همه ی آنها در راستای متعالی نمودن انسان و ارتقا و سعادت او در دنیا و آخرت وضع شده اند.

امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ با توجه به متن دین، همان برداشتی را ارائه می نمایند که علامه رَحِمَهُ اللهُ ارائه داده اند. امام دلیل حاکمیت دین و لزوم حکومت را ماهیت و کیفیت قوانین اسلام می داند. قرآن و سنت شامل دستوراتی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. همه ی قوانین اسلام برای تربیت انسان است. [۲۳]

لزوم حکومت در اسلام برای هدایت مردم است و اگر حکومتی نباشد که مردم بدان تمسک نمایند و یا این که حکومتی باشد و مردم منقاد و مطیع نباشند، قطعاً نه سعادت دنیا حاصل است و نه سعادت آخرت.

این دو متفکر بزرگ جهان تشیع در آثار خویش تصریح بر این دارند که:
اولاً، احکام اسلام تنها در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود، بلکه احکام و
تعالیم اجتماعی آن بیش از تعالیم فردی آن است.
ثانیاً، تأکید دین در عمل به احکام اجتماعی، اگر بیش تر از تعالیم فردی آن
نباشد کم تر نیست.

ثالثاً، عامل اصلی نجات و رستگاری مسلمین، علاوه بر دو عامل مذکور،
تمسک به اصل ولایت و عمل به مواعظ و نصایح و دستورات رهبران الهی در
زندگی است؛ چنان که اهل جهنم در پاسخ فرشتگان که از آنان می پرسند مگر
خداوند برای شما پیامبر نفرستاد؟ می گویند: فرستاد؛ ولی ما زیر بار نرفتیم و
گفتیم خدا هیچ پیامبری نفرستاده و شما با دیگران هیچ فرقی ندارید. و می
گویند اگر ما در دنیا به نصایح و مواعظ پیامبران گوش فرا می دادیم و یا در
سخنان آنان تعقل می کردیم، امروز اهل جهنم نبودیم.^[۲۴]
پس راه ورود به بهشت و دوری از جهنم و عذاب الهی، فقط در عمل به
تعالیم دین در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود؛ بلکه عمل به تعالیم فردی و
اجتماعی هر دو با هم لازم و ضروری است.

۷- آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟

برخی این شبهه را مطرح می کنند که اخلاق و رفتارهای اخلاقی در اجتماع
انسانی ضامن اجرا ندارند؛ یعنی هیچ پشتوانه ی عملی برای اخلاق وجود ندارد؛
به همین جهت نمی توان گفت که صفات اخلاقی دارای ثبات و استقرار و دوام
هستند.

با توجه به مطالب گذشته، جواب این اشکال بیان شد. توضیح مطلب این
است که اخلاق به صفات درونی می گویند که حالت استقرار و ثبات پیدا کرده

است و این صفات از یک طرف در ضمانت اعتقاد و ایمان و از طرف دیگر در ضمانت عمل می باشد و اگر انسان به واسطه ی اسباب و عواملی از اعتقاد منصرف شود و یا این که در مقام عمل نتواند به خاطر عواملی آن فعل را انجام دهد یا فعل مخالفی از او سرزند، فعل اخلاقی او از بین خواهد رفت.^[۲۵]

به عنوان مثال کسی که ایمان و اعتقاد به مقدم داشتن دیگران بر خویشتن نداشته باشد، هرگز فضیلت ایثار از او سر نخواهد زد. و یا اگر کسی معتقد به دفاع از حریم مقدسات نباشد، ممکن نیست که متصف به صفت شجاعت گردد.

پس محکم ترین پشتوانه و ضمانت اجرایی برای اخلاق، همان اعتقاد و ایمان و عمل است و هر قدر ایمان راسخ تر و قوی تر گردد و عمل تکرار شود و در مقام عمل از آن بیش تر مراقبت شود، صفات اخلاقی آسان تر ظهور و بروز پیدا می کنند. اگر شخص یا گروهی معتقد باشند که دروغ گفتن، آنها را از خوش بختی دنیا باز می دارد هرگز دروغ نخواهند گفت.

چنان که امروزه در کشورهای پیشرفته مشاهده می کنیم که قوانین اجتماعی کاملاً به واسطه ی مردم اجرا می شود و افراد آن جوامع، به وظایف اجتماعی خود پایبندند، به یک دیگر دروغ نمی گویند، به جامعه ی خود خیانت نمی کنند، وطن فروشی و اهانت به مقدسات ملی و به قوانین سیاسی و اجتماعی از آنان بسیار کم سر می زند؛ چون از یک طرف معتقدند که این امور موجب سعادت و خوش بختی آنان می شود و از سوی دیگر قدرت حاکمه و محیط مناسب آنها را مدد می رساند و همین، بهترین ضمانت اجرایی است.

اما وقتی ایمان و اعتقاد نباشد و در کنارش کمک های عملی وجود نداشته باشد، هیچ ضمانتی برای رفتار اخلاقی نیست؛ چنان که در همان کشورهای غربی با این که به برخی از مسائل اجتماعی خیلی مقیدند، اما برای مسائل

دیگری چون بی بندوباری های اخلاقی، روابط زشت جنسی و می گساری هیچ اهمیتی قائل نیستند؛ به خاطر این که نه اعتقاد و ایمان به پرهیز از این مسائل دارند و نه کسی آنها را در دور کردن از این اعمال قبیح و زشت یاری می رساند.

پس اگر در دنیای جدید، این همه انحطاط اخلاقی وجود دارد، بدان معنا نیست که اخلاق، ضمانت اجرایی ندارد؛ بلکه به خاطر عدم اعتقاد و عدم قانون مدوئی است که پشتوانه ی عملی افراد آن جوامع باشد.

۸- راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟

برای ما و آنان که در ابتدای راه علم و معنویت قرار دارند، این پرسش مطرح است که چگونه می توان راه کمال را طی نمود و به مدارج عالی انسانی دست یافت؟

تردیدی نیست که هر انسان عاقلی به دنبال کمال و سعادت خویش است و لازمه ی سلامت روحی و عقلی انسان این است که طریق تکامل را بداند، پس جست و جوی جوانان برای رسیدن به مدارج معنوی و کمالات انسانی امری بدیهی و معقول است. و اگر کسی به دنبال چنین پرسشی نباشد جای تأمل است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در پاسخ پرسش مزبور به دو نکته ی بسیار مهم در این باره اشاره فرموده اند که هر یک از آن دو، می تواند راه حل خوبی برای جوانان باشد:

الف. داشتن عقیده ی راسخ و استوار، نسبت به منطق وحی، از تأکیدات ایشان بوده است و زمانی که از مشکلات طریق کمال از ایشان سؤال کردند فرمودند:

آن همه مصایب را مشایخ دیدند و حرف های ناگوار را شنیدند و سنگ حوادث را خوردند؛ لیکن از آن گوهر گران بهای عقیده شان و از آن تفسیر انفسی آیات و روایات دست برنداشتند و با آن همه شقاوت و رنج، معارف را در دل دفترها نوشتند؛ بنابراین حق این است و راه این است و خودتان را دریابید و به منطق وحی آشنا شوید تا مؤدب به آداب الهی بشوید. [۲۶]

ب. مراقبت از نفس و نگهبانی از دل و محافظت باطن از شرور شیطانی، یکی دیگر از تأکیدهای آن مرد بزرگوار بوده است. در مقام پند و موعظه، به شاگردان می فرمودند:

تخم سعادت، مراقبت است. مراقبت یعنی؛ کشیک نفس کشیدن. یعنی حریم دل را پاسبانی کردن. یعنی سر را از تصرفات شیطانی حفظ داشتن. پاسبان حرم دل بودن. این تخم سعادت را باید در مزرعه ی دل کاشت و بعد با اعمال صالحه و آداب و دستورات قرآنی، این نهال سعادت را پروراند. [۲۷]

شبيه همین مواعظ را امام خمینی رحمته الله علیه خطاب به طلاب فرموده اند که :
اگر خدای ناخواسته در خلال تحصیل، فقط در فکر این باشید که دقایق علمی را یاد بگیرید و در فکر تهذیب نباشید و خودتان را به آداب مهذب نکنید، این علم اثری ندارد. باید قدمی که در راه تحصیل برداشته می شود، اگر عرض نکنم دو قدم، لا اقل یک قدم هم در باب تهذیب اخلاق و استقرار ایمان در قلب برداشته شود. این کار تفکر لازم دارد، مراقبت لازم دارد. [۲۸]

پس آنچه که مورد تأکید و توصیه ی بزرگان دین و ائمه ی معصومین علیهم السلام است، تشویق و احیای تفکر در مسائل دینی و تکامل معرفت عقلی (نه احساسی) و عمل به احکام فردی و تعالیم اجتماعی اسلام است که مؤدب شدن به آداب دینی و متخلّق شدن به اخلاق الهی، در هر انسانی مرهون همین دو

نکته است. و توصیه ی ما به جوانان و نسل کارآمد جامعه ی دینی این است که بیش از به کارگیری عواطف و احساسات در زندگی، از معرفت عقلی مایه بگیرند که بهترین راهنما و رسول باطنی است. تا زمانی که در جامعه ی اسلامی، نسل جوان به علم و معرفت روی آورده و به تعالیم دین پایبند باشند، جامعه ی اسلامی رو به ترقی و تکامل و پیشرفت خواهد بود؛ در غیر این صورت تردیدی نیست که مسیر انحطاط را طی خواهد نمود.

باشد که همه ی ما با درایت هرچه بیش تر و بهتر با پاسداری از دست آوردهای نهضت امام خمینی رحمته الله علیه و حراست از خون پاک شهدا و اطاعت از استوانه ی حقیقی نظام و پذیرش مواعظ حکیمانه ی آن رهبر حکیم و فرزانه بتوانیم جامعه ای پیشرفته و مورد قبول در جوامع انسانی به منصفه ی ظهور رسانده، و جامعه ی مترقی دینی را به عنوان الگوی نمونه ی جوامع انسانی معرفی نماییم.

پی نوشت ها :

- [۱]. سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.
- [۲]. سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.
- [۳]. المیزان، ج ۱، ص ۳۵۵.
- [۴]. غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۷.
- [۵]. المیزان، ج ۶، ص ۲۵۸.
- [۶]. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.
- [۷]. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶.
- [۸]. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵.
- [۹]. سوره ی یونس، آیه ی ۳۵.
- [۱۰]. سوره ی بقره، آیه ی ۴۴.
- [۱۱]. المیزان، ج ۶، ص ۲۵۹.
- [۱۲]. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹.
- [۱۳]. سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- [۱۴]. فراهایی از اسلام، ص ۱۶۷.
- [۱۵]. همان، ص ۱۷۰.
- [۱۶]. سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.
- [۱۷]. فراهایی از اسلام، ص ۳۲۶.
- [۱۸]. سوره ی انعام، آیه ی ۳۷.
- [۱۹]. فراهایی از اسلام، ص ۳۱۹.
- [۲۰]. فراهایی از اسلام، ص ۳۲۰.
- [۲۱]. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۷۰.
- [۲۲]. فراهایی از اسلام، ص ۱۲۶ - ۱۲۳.
- [۲۳]. ولایت فقیه، ص ۲۱.
- [۲۴]. سوره ی مبارکه ی ملک، آیه ی ۱۱ - ۷.
- [۲۵]. فراهایی از اسلام، ص ۲۴۱.

[۲۶]. یادها و یادگارها، ص ۳۳، ۳۲.

[۲۷]. همان.

[۲۸]. نهضت امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۱۵۶.

فصل ششم : نسبت تمدن ها با اصول اخلاقی

۱- دیدگاه متفکران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟

چنان که در بحث قبل گفته شد، متفکران غربی به این مطلب اعتراف دارند که فرهنگ و تمدن غرب، هیچ پایه و اساس محکمی ندارد و جز تباهی و هلاکت برای بشر غربی، هیچ ارمغان دیگری نداشته است. جالب است که آنها منصفانه به این بُعد قضیه نگریسته، به سستی و ضعف تمدن خود اعتراف می کنند؛ ولی در عین حال از باب تعصب و یا انسجامی که در میان خود دارند، حاضر نمی شوند به تمدن مترقی اسلام توجه کنند و به استحکام و بالندگی آن اشاره نمایند؛ البته برخی از آنان در آثار خود به ترقی تمدن اسلامی اشاره نموده اند؛ ولی بیش تر متفکران غربی این حریت و آزادی اندیشه را در مقابل فرهنگ و تمدن مقابل، از خود نشان نمی دهند. و برخی دیگر به تبلیغات سوء علیه تمدن اسلامی پرداخته، از ضعف و ناتوانی آن در رشد و تکامل اجتماعی انسانی، سخن رانده اند. این گروه از شرق شناسان غربی گفته اند که تمدن اسلام هرچند مایه ی پیشرفت و ترقی مسلمین شده است، ولی اگر به خوبی جست و جو شود، مشخص خواهد شد که فرهنگ و تمدن اسلام دارای یک دسته مواد اخلاقی است که همه ی انبیا آنها را برای بشر گوشزد کرده اند و همین مواد اخلاقی موجب ترقی و تکامل مسلمین شده است.

در مقابل این گروه از متفکران غربی، باید گفت که این حداقل اعتراف شما نشانه ی حقانیت این تمدن است و نکته ی دیگر این که همین مقدار از حقانیت، دلیل حقیقت داشتن اصل آن تمدن است؛ چرا که چگونه می شود گروهی از حیث اخلاقی و انسانی به واسطه ی تعالیمی به رشد و تعالی برسند ولی تعالیم

آن فرهنگ و تمدن باطل باشد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در مقام ردّ این گونه از سخنان نسبت به شأن تمدن اسلامی می فرمایند:

چنین گفتاری بسیار بی پایه است؛ برای این که نتیجه، همیشه فرع مقدمه است و آثار خارجی که مترتب بر هر نوع تربیت می شود آن آثار، زاینده ی نوع معارفی است که آن مکتب دارد. ^[۱]

۲- آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟

شبهه ی دیگری که برخی مطرح کرده اند، این است که هرچند اسلام در گذشته ی دور در میان اقوام و ملل متعدد پیشرفت های چشم گیری داشته است، اما امروزه با پیشرفت تکنولوژی غرب و جای پای که در میان ملل مختلف پیدا کرده است، قابل اجرا نیست. تمدن اسلامی با توجه به قوانینی که دارد، برای جوامع امروزی قابل اجرا نیست؛ اما تمدن مغرب زمین قابل ثبات و دوام است. و علت ثبات تمدن غرب و عدم استمرار تمدن اسلامی، این است که تمدن غرب روش اجتماعی خود را بر اساس اراده ی ملت و خواست طبیعی مردم قرار داده است و خواست اکثریت را ملاک و معیار اعتبار دانسته است؛ ولی تمدن اسلام چنین چیزی را معتبر نمی داند. این شبهه نه تنها از جانب غربیان مطرح شده است؛ بلکه برخی از فضلاء دینی نیز آن را مطرح می نمایند. پاسخی که علامه رحمته الله علیه ارائه می کنند، با ذکر مقدماتش بسیار مفصل است، ولی عصاره ی کلام آن بزرگوار این است که: گفته می شود که رویه ی اسلام در اوضاع فعلی دنیا قابل اجرا نیست. این بدان معناست که اوضاع حاضر، مناسب با احکام اسلام نیست و این سخن درستی است، ولی نتیجه ای بر آن مترتب نیست؛ چون اوضاع اجتماعی هیچ گاه ثابت نبوده است. صرف این که مرامی بر وضع حاضر انسانی انطباق پیدا نکند، دلیل نمی شود که آن مرام باطل باشد.

جالب است بدانیم که همه ی انبیا هنگامی دعوت به قیام کرده اند که دنیا چیزی جز فساد و تباهی نمی شناخت؛ اما کم کم این دعوت ها گسترش یافته و ریشه دوانید. رسول خدا ﷺ زمانی دعوت به قیام نمود که جز یک زن و یک مرد پشتیان دیگری نداشت تا آن که خدا او را یاری کرد و یک اجتماع صالح تشکیل داد.

متأسفانه بحث کنندگان غربی به خاطر عصبیت دینی یا علل سیاسی، به طور کامل از تأثیر ظهور اسلام در جامعه ی انسانی بحث نکرده اند؛ بلکه از روی ظلم و ستم سعی دارند که تمدن اسلامی را فقط به صورت یک مرام نژادی جلوه دهند؛ در حالی که اسلام ثابت کرده است که برای سعادت‌مند نمودن زندگی مردم، صلاحیت دارد. مرامی که چنین باشد نباید یک فرضیه ی غیر قابل انطباق بر زندگی اجتماعی نامیده شود.

نکته ی دیگر این است که شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق در فکر و عمل است؛ ولی شعار اجتماع متمدن فعلی رأی اکثریت است. این دو شعار هدف را هم مختلف می سازد. هدف اسلام، احقاق حق مشروع مردم است؛ هرچند این رویه موافق با طبع عموم مردم نباشد؛ اما هدف اجتماع متمدن امروز بهره برداری از ماده است. لازمه ی چنین رویه ای این است که امور عقلی جای خود را به امور حسّی و عاطفی بدهد؛ چون ممکن است چیزی که به نظر عقل، فسق و فجور است، از نظر احساسات تقوا باشد؛ چنان که نمونه ی بارز آن را در جوامع غربی مشاهده می کنیم که هیچ قید و بند اخلاقی را نمی شناسند.

قرآن تصریح دارد بر این که همیشه رأی اکثریت حق نیست:

﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ پیامبر

ﷺ حق را برای آنان آورد ولی اکثر مردم از حق کراهت دارند. [۲]

این که گفته شد تمدن غرب، سعادت و خوش بختی را برای مردم اروپا آورد، این یک خلط و اشتباه است؛ چون سعادت امری است مرکب از روح و بدن. سعادت روح و بدن، نیک بختی انسان را در زندگی دنیا و آخرت تضمین می‌کند. از نظر اسلام فرو رفتن در لذایذ مادی و مهمل گذاشتن سعادت روح، جز بدبختی، چیز دیگری نیست. انسان منحصر در جسم نیست؛ بلکه مجموعه ای از روح و بدن است که جمع روح و جسم را انسانیت می‌نامند، نه خود جسم را. آن که بتواند هر دو بُعد او را تأمین نماید، به سعادت دست می‌یابد. کسی که خواسته باشد درباره‌ی شایستگی‌ها قضاوت کند، نباید مبنای قضاوت خود را بر خوردهای داخلی قرار دهد و...^[۳]

پس هیچ یک از این مناقشات و ایرادها، بر تمدن مترقی اسلام وارد نیست و همه‌ی این تهاجمات و حملات علیه تمدن اسلامی، فقط برای غلبه بر اوضاع مسلمین و قیومیت بر جوامع اسلامی و بهره‌برداری از منابع عظیمی است که در ممالک اسلامی وجود دارد.

۳- اصلاح اخلاقی در میان مسلمین و فساد اخلاقی در غرب، نتیجه‌ی چه عواملی است؟

با توجه به مطالب گذشته، این نکته به دست آمد که تمام تعالیم اسلام بر مبنای اهداف عالی انسانی تدوین یافته است و برای این که بتواند انسان‌ها را به این هدف متعالی برساند، دعوتش را از توحید، آغاز و تمام قوانین خود را بر همین اساس تشریح نموده و معارف حقه و اخلاق فاضله را بر آن افزوده است. اخلاقیات اسلامی در اسلام، با اندکی تجزیه و تحلیل در قوس صعود به روح یکتاپرستی و توحید برمی‌گردد.^[۴]

در حقیقت می توان گفت که صلاح اخلاقی به روحیه ی توحیدی و همه ی فسادهای اخلاقی به روح ثنویت و مادی گرایی برگشت می کند. برخی با دیدن ظواهر غرب و برخوردها و رفتارهای مردم آن سامان با یک دیگر چنین حکم می کنند که آنان دارای فضایل اخلاقی اند و جوامع آنها از بهترین جوامع بشری است و چنان شیفته ی غرب شده اند که به کلی مُهر تأیید بر کشورهای غربی و مُهر بطلان به پیشانی جوامع مسلمان شرقی زده اند. پرسش ما این است که آیا واقعاً چنین قضاوت کلی در مورد اجتماع انسانی صحیح است یا خیر؟

در مقام پاسخ باید دید ملاک صلاح و فساد برای این افراد چیست؟ آیا ملاک و معیار، رفتار شخصی افراد است و یا میزان و ملاک، شخصیت اجتماعی افراد با یک دیگر و با دیگران است؟ اگر ملاک صالح بودن یا فاسد بودن را، رفتار شخصی افراد یک جامعه با یک دیگر بدانیم، این سخن، درست است که آنان ظواهر برخی از مسائل را رعایت می کنند؛ ولی اگر ملاک را چیز دیگری بدانیم آن گاه کاملاً تلقی و برداشت ها تغییر خواهد یافت.

توجه علامه رحمته الله علیه و دقت ایشان در این مسئله که در راستای دیدگاه و بینش عمیق امام خمینی رحمته الله علیه نسبت به جوامع غربی است؛ برای نسل جوان ما بسیار آموزنده است. ایشان می فرمایند:

به جان خودم سوگند، اگر جامعه ی غرب را یک شخصیت می دیدند و اگر تاریخ زندگی اجتماعی غربی ها را از روزی که نهضت اخیر آنان آغاز شد، مورد مطالعه ی دقیق قرار می دادند و رفتاری را که با سایر امت های ضعیف داشتند مورد بررسی قرار می دادند، بدون کم ترین درنگی، حکم به توحش آنان می کردند و می فهمیدند که تمام ادعاهایی که می کنند و خود را مردم

بشردوست و خیرخواه و فداکار بشر معرفی می نمایند همه اش دروغ و نیرنگ است و جز به بند کشیدن ملل ضعیف هدفی ندارند و... هیچ انسانی که سلامت فطرتش را از دست نداده، هرگز به خود اجازه نمی دهد که چنین جوامعی را صالح بخواند و یا آن را سعادت‌مند بیندارد؛ هر چند که دین نداشته باشد.^[۵]

واقعاً چگونه طبیعت انسانی راضی می شود که یک طایفه به نام متمدن و تافته ی جدا بافته بر سر دیگران تاخت و تاز نمایند و همه ی هستی آنان را به تاراج ببرند و خونشان را مباح و مالشان را برای خود حلال بدانند و حتی به فرهنگ دیگران دست ببرند و همه ی جنایت ها را انجام دهند، آن گاه ما آنها را جامعه ای متمدن و پیشرفته بدانیم.

بله، مقتضای رعایت انصاف این است که بگوییم افرادی که صالح بوده اند باید استثنا شوند و حق آنان پایمال نگردد؛ چون افکارشان به رنگ افکار فاسد دیگران در نیامده و فساد جامعه در آنها سرایت نکرده است و این گونه افراد انگشت شمار در آن گونه جوامع بشری، مثل عضو زاید بوده اند که در هیکل آن جامعه روییده باشند؛ چنان که قرآن کریم همین انصاف را رعایت کرده و در آیاتی که اقوامی را مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد افراد صالح را استثنا می کند.^[۶]

و اما در مسائل اخلاقی آنچه که امروزه در غرب می گذرد قابل بیان نیست. در فساد اخلاقی به حدی از انحطاط رسیده اند که عواطف انسانی در بسیاری از خانواده ها نابود شده است. علامه، منشأ همه ی این رذایل و مفسد اخلاقی را در عدم اعتقاد به مبدأ هستی و توحید خداوند می داند و تا زمانی که این اعتقاد در قلوب و نفوس آنان ثبات و استقرار پیدا نکند، هیچ تضمینی برای اصلاح مسائل اخلاقی شان وجود ندارد.^[۷] آنچه امروزه بر نسل جوان ما لازم است،

نخست، آگاهی به مبانی فکری آنان و سپس مقابله با تهاجم فرهنگی است که آنها علیه جوامع شرقی مسلمان به راه انداخته اند. کسی که مدت ها در مکتب علامه تحصیل نموده و بیش از بیست سال است که در غرب زندگی می کند، توصیه اش در این زمینه به جوانان این است که: دنیای متجدد، به تدریج تباه شده و در صدد است همه ی آنچه را که مقدس و دینی است، از بین ببرد و به خصوص با اسلام به عنوان دینی که از نگرش قدسی نسبت به زندگی و قانون الهی در برگرفته ی همه ی افعال و اعمال بشر عدول نکرده است، مخالفت دارد. بیش تر آنان حدود دو قرن به اسلام می تاخته اند و سعی داشته اند که دینشان را به مسلمانان تحمیل کنند. آنان در دنیای متجدد با وجود این که ارزش های اخلاقی این چنین در جامعه از دست رفته است و به طور علنی اصول اخلاقی را زیر پا می گذارند، هنوز هم بی وقفه از جنبه های گوناگون اخلاقی اسلامی مثل پوشاندن موی زنان، نقش زنان در جامعه، کیفیت پوشش آنها و سایر ارزش های اخلاقی، انتقاد دارند.

جوانان مسلمان باید بدانند که این انتقادهای بر نگرش نادرست اصالت فرد (اومانیزم) و اصالت عقل و جدایی انسان از خدا و ... مبتنی است.^[۸] و این نوع دیدگاه ها از اصول ضد دینی برخاسته که با اصول و پایه های اعتقادی ما در تضاد است. باید تلاش کنیم که پایه های اعتقادی خود را استحکام بخشیم و سعادت را در همان مسیری بیابیم که بزرگان دینی و رهبران اعتقادی ما، با تلاش و زحمات فراوان برای ما ترسیم کرده اند؛ نه این که در مقابل انتقادات شدید غربیان حالت منفعلانه به خود گرفته، تحت تأثیر همان مسلکی قرار گیریم که غرب را به منجلاّب تباهی انداخته است.

۴- آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟

پایه و اساس تفکر و تمدن غرب که امروزه بر جوامع غربی حکم فرماست، زاینده ی افکار متفکران و دانشمندانی است که شاید هیچ پای بندی به دین نداشتند. اگر نتوانیم این ادعا را تعمیم دهیم، حداقل در امور سیاسی و اجتماعی غرب این چنین است. به همین خاطر می توان گفت که آنچه امروزه در غرب به عنوان تمدن غربی معروف است با آنچه که تعالیم مسیح پیامبر ﷺ نامیده می شود، بسیار متفاوت است، پس هرگز نمی توان تمدن غرب را همان تمدن و فرهنگی دانست که حضرت عیسی ﷺ از جانب خداوند به ارمغان آوردند. بهترین نشانه ی تفاوت تمدن عیسوی با تمدن فعلی حاکم بر جوامع به ظاهر مسیحی غرب، قوانین غیر انسانی است که بر آنان حاکم است؛ به عنوان مثال، اساس روش آنان بر پایه ی مساوات همه جانبه ی زن با مرد در حقوق قرار داده شده است که این با اصل خلقت انسان مخالف است. علامه ﷺ با توجه به همین مقررات حاکم بر جامعه های غربی می فرمایند:

بنای تمدن امروز غرب بر اساسی چیده شد که با فطرت انسانی سازگار نیست. [۹]

ایشان دلیل دوری تمدن غربی با فطرت بشری را در قوانینی می دانند که صرفاً اجتماعی و مدنی است و شامل خانواده که زندگی و حیات محدودتری از اجتماع است، نمی شود. به همین جهت مسئله ی ازدواج برای آنان یک نوع اشتراک در عیش است و به هیچ وجه سخنی از رعایت مسائل زناشویی، تربیت فرزندان، حقوق همسررداری، ارث و امثال آن مطرح نیست؛ در حالی که کیفیت و چگونگی خلقت زن و مرد از طرف خداوند متعال برای حفظ بقای نوع بشری است و برای بقای او می بایست مقررات و قوانینی باشد که عفت و پاک دامنی و

شخصیت انسانی اش محفوظ بماند و نیز زندگی خانوادگی بازیچه قرار نگیرد.

[۱۰]

تفاوت عمده ی تمدن اسلام و غرب در همین نکته نهفته است که اسلام طوری به زندگی خانواده اهمیت می دهد که افراد و اعضای آن با تربیت و تعالیم انسانی رشد می یابند و تربیت صحیح آنان، موجب تعالی جامعه خواهد شد؛ در حالی که تربیت خانوادگی در جوامع غربی از هیچ جایگاهی برخوردار نیست؛ نتیجه ی ظهور چنین تمدنی آن است که امروزه در غرب مشاهده می شود و ما در این جا به چند نمونه از آثار آن که خودشان بیان داشته اند اشاره می کنیم:

کندی در سال ۱۹۶۲ اعلام کرد:

امریکا آینده ی دردناکی خواهد یافت؛ چون جوانان، بی بند و بار و غرق در شهواتند، و دیگر حاضر نیستند وظایفی را که به آنان محوّل می گردد، به خوبی انجام دهند، مثلاً از میان هر هفت نفر جوانی که به سربازی اعزام می شوند شش تن، نالایق و سست از آب در می آیند و این بدان سبب است که افراط در شهوت رانی، استعدادهای بدنی و روانی آنان را کاسته است. [۱۱]

شپگلر آلمانی پس از دیدن مظاهر فساد اخلاقی و نابهنجاری های رفتاری

جوانان، در مغرب زمین عقیده دارد که:

تمدن در مغرب زمین رو به زوال و نابودی است (و صریحاً اعلام کرده است که) سرزمین های دیگری در آینده شاهد تمدن درخشان خواهد بود، از کجا معلوم که بار دیگر این تمدن به مشرق زمین؛ یعنی مهد نخستین خود باز نگردد.

[۱۲]

آنان که با هیجان و شور وصف ناپذیر از غرب و تمدن غربی و فرهنگ اروپایی سخن می گویند، در حقیقت به نکته ای اشاره می کنند که متفکران غربی، خلاف آن را ابراز می دارند.

دکتر کارل، درباره ی تمدن غرب چنین می گوید:

تمدن امروز در موقعیت دشواری قرار گرفته است؛ چون هرگز با نهاد ما هماهنگ نیست. این تمدن براساس شناسایی حقیقت نهاد ما، پدید نیامده و تنها مولود اوهام اکتشافات علمی، تمایلات مردم، نظرات و شهوات آنان است. این تمدن با آن که با کوشش خود ما تحقق یافته، ولی نسبت به وضع و ساختمان ما بی تناسب است. [۱۳]

پس آنان که پیشرفت و ترقی صنعت در غرب را نشانه ی پیشرفت تمدن غرب می دانند، سخت در اشتباهند؛ چون رشد صنعتی، مربوط به علوم تجربی است و ارتباط چندانی با علوم انسانی که وظیفه و مسئولیت تربیت انسان ها را بر عهده دارد و به تعالی بُعد انسانی او می اندیشد ندارد.

پی نوشت ها :

- [۱]. المیزان، ج ۱، ص ۳۵۷.
 - [۲]. سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۰.
 - [۳]. روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۶-۳۸.
 - [۴]. علامه طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۴۵، و تفسیر آیه ی ۲۰۰ سوره ی آل عمران.
 - [۵]. المیزان، ج ۴، ص ۱۰۹.
 - [۶]. المیزان، ج ۴، ص ۱۰۸.
 - [۷]. همان، ص ۱۱۱.
 - [۸]. سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد. ص ۳۵۲ - ۳۶۰.
 - [۹]. المیزان، ج ۲، ص ۲۸۲.
 - [۱۰]. همان.
 - [۱۱]. سیمای تمدن غرب، ص ۶۱.
 - [۱۲]. همان، ص ۱۴۳.
 - [۱۳]. همان، ص ۱۴۰.
- فصل هفتم

فصل هفتم : تبیین مهم ترین صفات اخلاقی

۱- ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟

اصول اخلاق نیک در مکتب انسان ساز اسلام عبارتند از: عفت، عدالت، شجاعت و حکمت.

اصول خلق نیک آمد عدالت پس از آن حکمت و عفت و شجاعت [۸] پرسش این است که صداقت و صادق بودن در مقام قول و عمل چه ارتباطی با سایر فضایل دارد؟

آنچه که از آیات و روایات استفاده می شود و حکم عقل هم مؤید آن است، این است که صداقت و راست گویی، منشأ فضایل اخلاقی است و صفتی است که اگر در نفس شخصی رسوخ نماید و در او ملکه شود، تمام اوصاف اخلاقی به دنبال آن خواهند آمد، در غیر این صورت، بسیار دشوار خواهد بود که شخصی، کاذب باشد و در عین حال متصف به صفات اخلاقی هم بوده باشد. این حدیث بسیار معروفی است که شخصی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد که چه کنم تا معصیت و گناه نکنم؟ حضرت فرمودند: دروغ نگو؛ یعنی دروغ گفتن منشأ همه ی گناهان است و مفهوم آن این است که صدق، سرچشمه ی همه ی خیرات و خوبی ها است.

قرآن کریم نیز وقتی که می خواهد اوصاف نیکان و مؤمنان را برشمارد می فرماید: نیکی و ایمان به خدا، منحصر به اقامه ی نماز نیست؛ بلکه حقیقت ایمان آن است که هم در مقام اعتقاد در انسان وجود پیدا کند و هم در مرحله ی عمل. در مرتبه ی اعتقاد ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ و در مقام عمل ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا؛﴾ مؤمنین کسانی هستند که دارای دو وصف بارزند: ۱. ایمان به خدا دارند؛ ۲. از حیث اخلاقی راست گویند.

علامه ی طباطبایی رحمته الله در این زمینه می فرمایند:

صدق وصفی است که تمامی فضایل علم و عمل را در برمی گیرد. ممکن نیست کسی دارای صدق باشد و عفت و شجاعت و حکمت و عدالت، چهار ریشه ی اخلاق فاضله، را نداشته باشد؛ چون آدمی به غیر از اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی بنا بگذارد که جز راست نگوید، ناچار می شود این سه چیز را با هم مطابق سازد؛ یعنی انجام ندهد عملی را مگر آنچه را می گوید و نگوید، مگر آنچه را که معتقد است و گرنه دچار دروغ و کذب می شود. [۲]

در تفسیر آیه ی ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ روایاتی وارد شده که منظور از صادقین ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند. خواجه نصیر الدین طوسی در استدلال به این مطلب می گوید: خداوند تمام مؤمنین را امر نموده که با معصومین علیهم السلام باشند و ظاهر کلام این است که در عقاید و اقوال و افعال از آنها تبعیت کنید و بسیار روشن است که خداوند هرگز به پیروی از کسانی که از آنان گناهی صادر شود امر نمی کند. [۳] پس اگر خداوند معصومین علیهم السلام را با وصف صدق یاد کرده است، در حالی که اوصاف دیگری هم در آنان بوده و می توانست با آن اوصاف یاد کند، به این جهت بوده که صداقت، جامع تمام اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی است.

۲- آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟

در قرآن کریم به صراحت آمده است که خداوند انسان را حریص آفریده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾؛ همانا انسان، حریص خلق شده است. [۴]

بسیاری از افراد، حریص بودن خود را نسبت به امور دنیوی چنین توجیه می نمایند که این صفت، جزء ذات و طبیعت انسان است و اگر صفت زشتی بود و نزد شارع مذموم و ناپسند به شمار می آمد، این قدر عمومیت نداشت. پس نمی توان صفت حرص را وصف پلید و زشتی به شمار آورد و انسان حریص به امور دنیوی را از حیث اخلاقی، انسان پستی دانست؛ اما پاسخ این مطلب بسیار روشن است و آن این که: باید دید آیا صفت حرص و حریص بودن آدمی، فی حد نفسه صفت زشتی است یا خیر؟ اگر ذاتاً صفت زشتی باشد، چگونه می تواند با آیات دیگری که از انسان با عظمت و کرامت یاد می کند قابل جمع باشد؟ این جاست که علامه رحمته الله با درایت خاصی که دارند می فرمایند:

هلوع و حریص به کسی گویند که هنگام برخورد با ناملازمات بسیار جزع می کند و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می نماید و به نظر ما این وجه بسیار خوبی است؛ چون حرص بر هر چیزی نیست؛ بلکه تنها بر خیر و نفع است و خیری که برای خودش باشد و این حرص و هلوع که انسان فطرتاً بدین نحو خلق شده است از فروع حب به ذات است و ذاتاً از رذایل اخلاقی نیست؛ پس حرص به خودی خود بد نیست؛ بلکه زمانی بد می شود که انسان آن را در جهات منفی به کار گیرد. و این مسئله در سایر صفات هم هست. تمام صفات انسانی اگر در حد اعتدال حفظ گردند، فضیلت به شمار می آیند و هرگاه به سمت افراط و تفریط کشانده شوند، مذموم می شوند. ^[۵]

بنابراین صفت حرص، مثل بسیاری از صفات دیگر، در انسان قرار داده شده است تا انسان را به سوی تکامل و سعادت هدایت کند که اگر آن صفات نبود، قطعاً آدمی قادر به تکامل نمی بود. اگر همین صفت در نهاد انسان قرار داده نمی

شد، او هرگز به سمت علم و معرفت و کسب تقوا و مقامات عالی انسانی گام بر نمی داشت.

فلسفه ی وجود این گونه صفات در خلقت انسانی به خاطر آماده سازی او در مسیر تکامل است؛ نه در طریق انحطاط و پستی. آدمی قادر است با تقویت این گونه صفات، تحت رهبری هدایت گرانه ی خوب جامعه، به رشد و ارتقای بالایی دست یابد که مسجود ملائکه قرار گیرد و نیز با اراده و اختیار خویش می تواند با به انحراف کشاندن آن، مقام خویش را از هر حیوان درنده ای نازل تر نماید؛ چنان که علامه فرمودند: صفت حرص از فروع حب به ذات است و حب به ذات اگر به راستی فهم گردد، انسان را به سوی کمال سوق می دهد؛ ولی اگر به خوبی درک نشود و در مسیر انحراف قرار گیرد، به انحصار طلبی و حسادت و بخل و سایر صفات زشت اخلاقی می انجامد.

۳- غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟

می خواهیم بدانیم دفاع از امور شرعی و انسانی و حساس بودن در مقابل آن، از صفات حمیده است یا رذیله؛ اگر انسان در مقابل تجاوز به جان و مال و نوامیس و اعتقادات دینی اش حالت تدافعی داشته باشد خوب است، یا سکوت اختیار نماید و عکس العملی از خود نشان ندهد؟ در علم اخلاق کدام یک از این دو فرد مورد ستایشند؟ در فرهنگ دین، صفت غیرت، از صفات حمیده به شمار می آید یا از صفات رذیله؟

یکی از پرسش های مهمی که برای بسیاری از جوانان متدین معاصر، مطرح است، این است که آیا می توان در جامعه ی دینی، اعمال خلاف شرع و رفتار غیر دینی را که از جانب برخی، عالمانه و عامدانه صورت می گیرد مشاهده نمود و در عین حال سکوت اختیار کرد؟

علامه رحمته الله با توجه به برخی از روایات در این زمینه می فرمایند:
غیرت یکی از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است و آن عبارت است از:
دگرگونی حالت انسان از حالت عادی و اعتدال، به طوری که انسان را برای
دفاع و انتقام از کسی که به یکی از مقدساتش اعم از: دین، ناموس و یا جاه و
امثال آن تجاوز کرده، از جای خود می کند و این صفت غریزی، صفتی است که
هیچ انسانی به طور کلی از آن بی بهره نیست. هر فردی را فرض کنیم که از
غیرت بی بهره باشد، باز در بعضی از موارد، غیرت را از خود بروز می دهد؛
پس غیرت یکی از امور فطری است و اسلام هم دینی است که براساس فطرت
تشریح شد. امور فطری را دین تعدیل کرده و آن مقداری که در حیات بشر لازم
و ضروری است معتبر و واجب می سازد. [۶]

سکوت و بی تفاوتی در مقابل اهانت به مقدسات دینی با فرهنگ دین
سازگار نیست؛ چون در تعالیم دین و متون روایی بر حفظ موازین شرع، بسیار
تأکید شده است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند:

سوگند به ذات پاک خداوند که چند نفر وارد بهشت نمی شوند، از جمله
دیؤ (کسی که در ناموس داری و عفت بی تفاوت باشد) و بی غیرت. [۷]

حضرت علی علیه السلام در روایتی می فرمایند:

آیا حیا نمی کنید و غیرت نمی ورزید که زن های شما به بازارها می روند و
با جوانان نیرومند و خوش هیكل روبه رو می شوند ؟ [۸]

در حقیقت روحیه ی دینی با غیرت پیوند خورده و بی غیرتی، مساوی با
ضعف اعتقادات دینی یا بی دینی است. ترویج شخصی بودن احکام دین و
محدودیت آن در زندگی شخصی و عدم ارتباط تعالیم و قوانین مذهبی با امور

اجتماعی، زمینه سازی آزادی به معنای بی بند و باری جوانان، ترک بیان واقعیات دین به بهانه ی آماده نبودن زمینه ی مساعد برای آن و رهایی دختران و پسران نوجوان و جوان در معابر عمومی، همه برای از بین بردن حساسیت دینی و گرفتن غیرت مذهبی ملتی است که برای حاکمیت دین و بقای آن از جان و مال خود گذشته و خون پاک ترین و مخلص ترین جوانان را در آن راه اعطا نموده است.

۴- مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟

در قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام اوصاف زیادی برای سُعدا و اشقیاء بیان شده است که تفصیل آن در این نوشتار نمی گنجد؛ اما عالی ترین وصفی که دین، سعادت‌مندان را به آن توصیف نموده، وصف هدایت و برای شقاوت‌مندان صفت گمراهی است.

علامه رحمته الله علیه می فرماید:

این دو کلمه، جامع همه ی انواع کرامت و خذلانی است که از سوی خداوند متعال به بندگان سعید و شقی می رسد. ^[۹]

هدایت در حقیقت، نتیجه ی معرفت سعادت‌مندان و ضلالت، ثمره ی غفلت بدبختان است.

به نظر می رسد، زیباترین و کامل ترین و دقیق ترین بحث علامه در مباحث اخلاقی که می تواند در بیداری و هوشیاری جوانان، بسیار مؤثر واقع گردد، تحلیل ظریف ایشان در این بحث است. سخن ایشان در این زمینه طولانی و مفصل است که ما خلاصه ی آن را بیان می نماییم.

از نحوه ی توصیف خداوند درباره ی این دو گروه به دست می آید که انسان در این دنیا و حیات مادی، در میانه ی راه است و حیات متوسط را طی می

کند؛ چون یک حیات را پشت سر گذاشته که آن عالم ذر بوده است و یک زندگی دیگری بعد از دنیا خواهد داشت که آن عالم قیامت و پس از مرگ است؛ هریک از این سه دنیا از ما قبل خود الگو می گیرد. یعنی زندگی سومش، تابع حکم زندگی دوم و زندگی دومش، تابع حکم زندگی اولش می باشد. این معنایی است که از ظاهر قرآن فهمیده می شود. آنان که زندگی سابق و لاحق آدمی را بر نوعی مجاز حمل می کنند، کلامشان با صراحت قرآن مخالفت دارد؛ چون درباره ی عالم سابق و زندگی قبل از دنیا، قرآن عالم ذر را بیان می کند که در آن جا از انسان عهد و پیمان گرفته شد و این نشان می دهد که انسان قبل از حیات دنیایی، یک گونه زندگی داشته است و درباره ی عالم لاحق؛ یعنی عالم آخرت و حیات پس از مرگ، آیات زیادی در قرآن آمده است که محل بحث ما نیست؛ ولی آنچه که توجه به آن لازم است، این نکته است، که در بسیاری از آیات، پیوند و ارتباط این دنیا با آخرت به خوبی فهمیده می شود.

مثل این آیات که می فرمایند:

﴿لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ امروز دیگر عذر خواهی

نکنید؛ چون بغیر از کرده های خود پاداش داده نمی شوید. [۱۰]

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛ پس بترسید از آتشی که آتش

گیرانه اش مردمند و سنگ ها. [۱۱]

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾؛ روزی که هرکس آنچه را که

از خیر و شر انجام داده، حاضر می یابد. [۱۲]

﴿ثُمَّ تُوفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾؛ پس به هرکس آنچه را که خود انجام داده به

تمام و کمال داده می شود. [۱۳]

و روشن ترین آیه این است که می فرماید:

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ و

تو از این زندگی غافل بودی ما پرده ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت تیز شده است. [۱۴]

علامه رحمته الله درباره ی این آیه سوگند یاد می کند که اگر درباره ی وجود عالم آخرت و پیوند دنیا و آخرت، به جز این آیه هیچ آیه ای نبود، کافی بود؛ چون لفظ غفلت در این آیه به کار رفته است و غفلت در موردی به کار می رود که چیزی در جلوی او حاضر بوده و او بی خبر باشد؛ نه این که اصلاً چیزی وجود نداشته باشد و بعدها موجود گردد. پس معلوم می شود که زندگی آخرت، هم اکنون موجود است؛ ولی پرده ای وجود دارد که برخی نمی بینند. و باز سوگند می خورد که اگر هر انسانی به نفس خویش مراجعه نماید و از او این معانی را بخواهد، قطعاً نفس او همین جواب را به او خواهد داد. [۱۵]

پس اساسی ترین و بارزترین صفت برای کمال یافتگان و سعادت‌مندان، معرفت است که اگر آدمی به خویشتن خویش مراجعه نماید و به آن معرفت پیدا کند، راه کمال را خواهد یافت، چه این که : ﴿مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ﴾؛ شناخت نفس سودمندترین معرفت‌ها است.

یا در حدیث دیگر آمده است که:

﴿مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ﴾؛ کسی که خودش را شناخت پروردگارش

را شناخت.

و به واسطه ی همین وصف است که خداوند او را مورد هدایت خاصه اش

قرار می دهد و از ضلالت و گمراهی نجاتش می بخشد.

اهل شقاوت در دنیا و آخرت، به وصف غفلت (نه جهالت) متصفند که تمامی

اوصاف ناپسند و رذایل اخلاقی به دنبال آن می آید. انسانی که از حقیقت

خویش غافل بماند، متصف به فسق، ظلم، خسران و ده ها وصف غیر انسانی دیگر می شود.

پس نتیجه می گیریم که معرفت انسان، سرچشمه ی سعادت و خوش بختی، و غفلت، منشأ همه ی بدبختی های آدمی است. اگر بخواهیم بر قلّه ی سعادت گام نهیم و به کمال انسانی خویش و مقام خلیفه ی الهی در زمین نایل شویم و مسجود فرشتگان و ملائکه گردیم، اولین گام، تحصیل معرفت است که هرگز مقام انسانیت، غیر از این راه به دست نمی آید. و اگر آدمی به این مقام بار نیافت و در گمراهی و غفلت باقی ماند، هرگز مقام انسانی را درک نخواهد نمود و آن کس که از مقام انسانی خویش غافل بماند، هرگز به اوصاف انسانی متصف نمی شود و به سعادت حقیقی دست نمی یابد.

پی نوشت ها :

- [۱]. شیخ محمود شبستری.
- [۲]. المیزان، ج ۱، ص ۴۳۰.
- [۳]. سفینة البحار، ج ۲، ماده ی صدق، ص ۱۹.
- [۴]. سوره ی معارج، آیه ی ۱۹.
- [۵]. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴ - ۱۵.
- [۶]. المیزان، ج ۴، ص ۴۳۲.
- [۷]. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۶.
- [۸]. محجه البيضاء، ج ۳، ص ۱۰۴.
- [۹]. ر، ک، المیزان، ج اول، ذیل آیه ی ۲۶، سوره ی بقره.
- [۱۰]. سوره ی تحریم آیه ی ۷.
- [۱۱]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۴.
- [۱۲]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۰.
- [۱۳]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۱.
- [۱۴]. سوره ی ق، آیه ی ۲۳.
- [۱۵]. ر، ک، المیزان، ج ۱، ذیل آیه ی ۲۶، سوره ی بقره.

فهرست مطالب

- مقدمه ۲
- پی نوشت ها : ۴
- فصل اول : مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه رحمته الله علیه ۵
- ۱- علم اخلاق چیست؟ ۵
- ۲- فرق ادب و اخلاق چیست؟ ۷
- ۳- هدف اخلاق چیست؟ ۹
- ۴- چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟ ۱۱
- ۵- صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبت اخلاق به چه معنا است؟ ۱۲
- ۶- مراد از تأدیب الهی چیست؟ ۱۷
- ۷- سخنان مؤدبانه چیست و ملاک تشخیص آن کدام است؟ ۱۹
- پی نوشت ها : ۲۱
- فصل دوم : اخلاق فردی جوانان ۲۳
- ۱- جوان چگونه می تواند اخلاق خود را اصلاح کند؟ ۲۳
- ۲- چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟ ۲۵
- ۳- شرایط پذیرش توبه چیست؟ ۲۸
- ۴- چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟ ۳۰
- پی نوشت ها : ۳۴
- فصل سوم : اخلاق اجتماعی جوانان ۳۵
- ۱- نظر اسلام درباره ی اخلاق جنسی دختران و پسران چیست؟ ۳۵
- ۲- پاسخ به یک شبهه ۳۶
- ۳- چرا مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی برای زن چنین حقی وجود ندارد؟ ... ۳۹

- ۴- چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟ ۴۲
- ۵- چگونه شیطان بر انسان مسلط می شود؟ ۴۳
- ۶- شیطان چه کسانی را می تواند فریب دهد و گمراه سازد؟ ۴۷
- ۷- چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری کرد؟ ۵۰
- پی نوشت ها : ۵۲
- فصل چهارم : سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان ۵۴
- ۱- برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟ ۵۴
- ۲- نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر کنید ۶۱
- پی نوشت ها : ۶۵
- فصل پنجم : نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی ۶۷
- ۱- قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟ ۶۷
- ۲- روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟ ۶۸
- ۳- ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟ ۷۳
- ۴- اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی عَلَيْهِ السَّلَام بر دیگران برتری دارند؟ ۷۵
- ۵- آیا علل انحراف جوانان تحصیل کرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟ ۷۷
- ۶- چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟ ۸۰
- ۷- آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟ ۸۳
- ۸- راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟ ۸۵
- پی نوشت ها : ۸۸
- فصل ششم : نسبت تمدن ها با اصول اخلاقی ۹۰
- ۱- دیدگاه متفکران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟ ۹۰
- ۲- آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟ ۹۱

- ۳- اصلاح اخلاقی در میان مسلمین و فساد اخلاقی در غرب، نتیجه ی چه عواملی است؟ ۹۳
- ۴- آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟ ۹۷
- پی نوشت ها : ۱۰۰
- فصل هفتم : تبیین مهم ترین صفات اخلاقی ۱۰۱
- ۱- ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟ ۱۰۱
- ۲- آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟ ۱۰۲
- ۳- غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟ ۱۰۴
- ۴- مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟ ۱۰۶
- پی نوشت ها : ۱۱۰
- فهرست مطالب ۱۱۱